

نقد دیدگاه بودریار درباره نقش رسانه در شکل‌گیری مسئله اجتماعی و

امر واقع

محمدجواد زاهدی*، نوراله نورانی**

(تاریخ دریافت ۹۶/۰۲/۱۷، تاریخ پذیرش ۹۶/۰۶/۰۵)

چکیده

«امر واقع» و «مسئله اجتماعی» دو مفهومی هستند که در این مقاله از منظر ژان بودریار مورد واکاوی و نقد قرار گرفته‌اند. بر این اساس، کوشش شده، با اتکای بر آثار بودریار و با به‌کارگیری روش تحلیل محتوای کیفی، دو مفهوم مذکور استخراج و استنباط شوند. بودریار به عنوان یکی از چهره‌های شاخص رویکرد پساساختارگرایی، موضع نظری قابل توجهی نسبت به رسانه و تاثیرات آن دارد. از یک سو از منظر بودریار، امر واقع در جهان جدید دارای وجهی برساختی است که از بطن نظام زبانی و در چارچوب گروه بندی‌های متنوع اجتماعی ظاهر می‌شود. از سوی دیگر، او بر این باور است که رسانه در جهان جدید به مثابه ابزاری با دلالت فرهنگی، «فراواقعیت» را از طریق سازوکار دکوپاژ «شبیه سازی» می‌کند. بر همین اساس، از نظر او، رسانه می‌تواند هر پدیده اجتماعی را به مثابه مسئله اجتماعی شبیه سازی کند.

مفاهیم کلیدی: پساساختارگرایی، امر واقع، شبیه سازی، فراواقعیت، رسانه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجله علمی اجتماعی

*دانشیار گروه جامعه‌شناسی دانشگاه پیام نور m_zahedi@pnu.ac.ir

**دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی (بررسی مسائل اجتماعی ایران) دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)

nourani313@gmail.com

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره هجدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۹۶، ص ۳-۳۱

مقدمه

«مسئله اجتماعی»^۱ از جمله حوزه‌های حائز اهمیت و تاثیرگذاری است که ذهن کنجکاو بسیاری از اندیشمندان و متفکران اجتماعی را به خود مشغول کرده و توان فکری قابل توجهی را جهت فهم ابعاد و زوایای مختلف آن به خود اختصاص داده است. جامعه‌شناسی کلاسیک با تلاش‌های نظری و تحقیقی آگوست کنت^۲، کارل مارکس^۳، امیل دورکیم^۴ و ماکس وبر^۵ سهم بسزایی در برجسته کردن توجه به حوزه مسئله اجتماعی و توجه به ابعاد مختلف آن داشته است. سیر توجه و تحقیق در رابطه با «مسئله اجتماعی» در وجوه روبنایی و زیربنایی آن، در ادوار مختلف رشد و نضج جامعه‌شناسی ادامه داشته، به نحوی که به دلیل همین تداوم اندیشه ورزی نظری، می‌توان میان متفکران و صاحب نظران این حوزه قائل به نوعی تقسیم بندی شد. از جمله این تقسیم بندی‌ها که ریشه در تمایزگذاری کلان در حوزه نظریه‌های جامعه‌شناسی دارد، تفکیک نظریات این حوزه به دو رویکرد متمایز است: «پارادایم مدرن»^۶ و «پارادایم پست مدرن»^۷.

هریک از این «پارادایم»ها به نحوی خاص مسئله اجتماعی و ابعاد عمیق و سطحی آن را، تعریف و تحلیل می‌کنند. در این بین، پارادایم پست مدرن به دلیل توجه به وجوه اجتماعی جامعه جدید، دارای جایگاه خاصی است. متفکران پست مدرن با توجه به تغییرات اجتماعی، فرهنگی و تکنولوژیکی جوامع انسانی در چند دهه اخیر، رویکرد نظری متفاوتی در مقایسه با اندیشمندان

^۱ Social problem

^۲ Auguste Comte (1798- 1857. م)

^۳ Karl Marx (1818- 1883. م)

^۴ Emile Durkheim (1858- 1917. م)

^۵ Max Weber (1864- 1920. م)

^۶ modern paradigm

^۷ در به‌کارگیری مفهوم پارادایم برای جریان پست مدرنیسم (Post-modern) نکته شایان ذکر وجود دارد. مفهوم پارادایم را تامس کوهن (Thomas Kuhn) در سال ۱۹۶۲، در کتاب خود «انقلاب ساختارهای علمی» (The Structure of Scientific Revolutions) مطرح کرد. منظور از پارادایم «تصویری بنیادی از موضوع مورد مطالعه یک علم است. پارادایم تعیین می‌کند که در یک علم چه چیزی را باید مورد مطالعه قرار داد، چه پرسش‌هایی را باید مطرح کرد، چطور به پرسش‌ها باید پاسخ داد و چه قواعدی جهت تفسیر پاسخ‌های به‌دست آمده باید رعایت شوند. پارادایم، گسترده‌ترین واحد توافق در چارچوب یک علم است و در جهت جداسازی یک اجتماع (خرده اجتماع) علمی از اجتماع دیگر عمل می‌کند. پارادایم، سرمشق‌ها، نظریه‌ها، روش‌ها و ابزارهای موجود در یک علم را دسته بندی، تعریف و مرتبط می‌کند» (ritzer, 2005: 543). براین اساس، در هر پارادایم می‌توان انتظار معرفی معیار و شالوده الگویی برای نظریه پردازی داشت؛ درحالی‌که متفکرین پست مدرن از جمله بودریار منکر وجود چنین معیار و شاخصی جهت نظریه پردازی و ارزیابی نظریه‌های موجود هستند. به همین دلیل، به‌کارگیری واژه پارادایم برای جریان نظریه پردازی پست مدرن دارای قید مفهومی مهمی است؛ بدان معنا که در این مقاله جریان نظریه پردازی پست مدرن، پارادایمی لغزنده و سرگشته (بدون معیار) در نظر گرفته می‌شود.

مدرن و کلاسیک اتخاذ کرده اند که محتوای نظری آن‌ها، زمینه و قابلیت بحث فراوانی را ایجاد کرده اند.¹ از جمله این تحولات مهم و حائز اهمیت، ظهور و گسترش «فناوری‌های ارتباطی»² است. با ظهور «رسانه»³ و گسترش کمی و جغرافیایی آن، شاهد تغییرات قابل توجه‌ای هستیم که ضرورت مطالعه ابعاد مختلف علی، فرایندی و پیامدی آن را دوچندان کرده است. از بدو تولد رسانه، نظریه پردازان متعددی در رشته‌های دانشگاهی مختلف به مطالعه ماهیت رسانه، علت تاثیرگذاری، فرایند این تاثیرگذاری و پیامدهای اجتماعی- فرهنگی آن بر جامعه انسانی پرداخته اند. این میدان فکری را می‌توان همچون طیفی از نظریاتی دید که در دو سوی آن شاهد نظریاتی هستیم که مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند.

یک سر این طیف مشتمل بر دیدگاه‌های است که رسانه را ابزاری خنثی دانسته و آن را منتقل کننده پیام ارزیابی می‌کنند. به همین جهت آنان تنها بر محتوای پیام‌های ارسالی متمرکز هستند. از منظر متفکرین این رویکرد، رسانه، دارای هیچ گونه بار ارزشی و سوگیری محتوایی نیست و این پیام‌های منتقل شده از رسانه هستند که بایستی مورد تحلیل قرار گیرند؛ بر همین اساس در این دیدگاه، مطالعات رسانه‌ای ناظر بر توجه و تمرکز بر محتوای پیام‌های ارسالی است. این در حالی است که در سوی دیگر این طیف و مبتنی بر نظریه‌ها و تحقیقات جدید، شاهد نظریه‌هایی هستیم که در قالب نقدی بنیادی و رادیکال، ریشه‌های اصلی نظریه‌های پیشین را مورد حمله جدی قرار داده و بر این باورند که رسانه تنها یک ابزار خنثی نبوده و ماهیت آن بنا بر جهت‌گیری فرهنگی و از پیش برنامه ریزی شده، شکل گرفته است. بر اساس این دیدگاه، دیگر نمی‌توان رسانه را تنها منتقل کننده پیام ارزیابی کرد و به مطالعه محتوای پیام‌های ارسالی اکتفا نمود. کفایت علمی از منظر صاحب نظران این رویکرد، زمانی حاصل می‌شود که ماهیت رسانه با توجه به ریشه‌های فرهنگی تغذیه کننده آن و تاثیراتی که از این نظر بر جامعه انسانی دارد، مورد توجه قرار گیرد. دلایل فرهنگی پیدایش رسانه در شکل جدید آن، فرایند تاثیرگذاری آن بر روابط اجتماعی و پیامدهای آن

¹ البته این بدان معنا نیست که نظریه‌های پست مدرن از موقعیت بهتری در طرح گزاره‌های صادق و واقعی برخوردارند یا آن‌که منطق طرح روابط میان مفاهیم آن‌ها سیر درست تری را طی می‌کند. بدون انجام هیچ گونه قضاوت ارزشی در رابطه با گزاره‌های ایجابی و سلبی نظریه‌های پست مدرن، تنها می‌توان این موضوع را مورد تاکید قرار داد که متفکران پست مدرن به برخی ابعاد اجتماعی توجه کرده‌اند که در آثار اندیشمندان کلاسیک و مدرن شاهد آن نیستیم. این توجه را هم نمی‌توان به دقت و عمق نظر این دسته از متفکران ارجاع داد. وقوع برخی تحولات اجتماعی- فرهنگی و تکنولوژیکی از جمله عوامل مهمی هستند که هر اندیشمند صاحب دقتی را در تدوین و عرضه مواضع نظری اش به خود جلب می‌کند. از این رو، بدون در نظر گرفتن اختلافات فلسفی و بنیادین میان متفکران مدرن و پست مدرن، می‌توان به دلیل وقوع تحولات مزبور، نظریات پست مدرن را حائز اهمیت و درخور توجه دانست.

² Communication technology

³ Media

بر زیست جهان انسانی و کنش های اجتماعی، بدون توجه به محتوای برنامه‌های پخش شده از رسانه، محور اصلی توصیه‌های مطالعاتی این نظریه پردازان در مواجهه با رسانه است (برانستون و استافورد، ۱۳۹۳: ۲۵-۶۴).

پر واضح است که این دسته از نظریه پردازان توجه به محتوای پیام های ارسالی از سوی رسانه را گمراه کننده و تکرار و تداوم این نوع از مطالعات را هم راستا با دیدگاه‌های معتقد به خنثی بودن رسانه ارزیابی می‌کنند. از منظر این نظریه پردازان که بخش قابل توجهی از آنان ذیل رویکرد پست مدرن دسته بندی می‌شوند، نفس ابزاری به نام «رسانه» موضوعیت پژوهشی دارد. در واقع در این چارچوب فکری، رسانه همچون ابزاری انسانی در نظر گرفته می‌شود که بنا بر مقتضیات و هدف های فرهنگی خاصی ساخته و منتشر شده است. بر همین اساس، نمی‌توان با گذر از ماهیت فرهنگی این ابزار، به درون محتوای پیام های آن راه یافته و فهم پیام های آن را در دستور کار قرار داد. از منظر این متفکران، رسانه خود حامل پیامی است که بایستی آن را فهم و درک کرد. براساس این دیدگاه، رسانه دارای تاثیرات شگرف و بنیادینی بر جهان روابط اجتماعی است که لازم است با توجه به رشد کمی و جغرافیایی انواع رسانه‌ها، مورد توجه جدی قرار گیرد (همان). در واقع، «همه گیر و همه جایی بودن» رسانه صفت به طور کامل قابل پذیرشی است که توجه و مذاقه به نظریات جدید حوزه مطالعات رسانه‌ای با استعانت از رشته‌های مختلفی همچون جامعه‌شناسی را اجتناب ناپذیر می‌کند. این ضرورت را می‌توان آنجایی به صورت مشدد و در قالب مسئله‌ای بغرنج مشاهده کرد که براساس نظریه‌های مزبور، این نتیجه استنتاج می‌شود که حتی رسانه می‌تواند مسئله یا مسائل اجتماعی را نیز تعریف و آن‌ها را در سطح جامعه منتشر و در صورت توفیق، آحاد جامعه را با خود همراه کند. در واقع، رسانه در این رویکرد نظری، از چنان قابلیت و توانایی تحدیری برخوردار است که می‌تواند هر موضوعی را به مثابه مسئله اجتماعی تعریف و برجسته سازد و با این قابلیت برساختی، ساختار معیارهای سنجش صدق و کذب پدیده‌ها را نیز دستخوش تغییر بنیادی کند.

از جمله نظریه پردازان این رویکرد جدید می‌توان به «ژان بودریار»^۱ اشاره کرد که آثار متعدد و متنوع او در حوزه جامعه‌شناسی، قابلیت کافی جهت توجه جدی را دارد.^۲ از نظر بودریار «رسانه» در

^۱ Jean Baudrillard

^۲ ژان بودریار نظریه پرداز برجسته‌ای است که نظریه‌های خود را در چارچوب اصول موضوعه پسا ساختارگرای صورت‌بندی و ارائه داده است. پسا ساختارگرایی و پست مدرنیسم به عنوان دو جریان فکری مهم، دارای همپوشانی های مفهومی و نظری فراوانی هستند؛ به گونه‌ای که متفکرین پسا ساختارگرا همچون ژاک دریدا، ژان فرانسوا لیوتار، ژان بودریار و میشل فوکو با نظریه پردازی های خود، بستر و فضای مفهومی مساعدی برای متفکرین پست مدرن جهت صورت‌بندی نظریه‌های خود فراهم کرده اند؛ ولی به رغم این انطباق و همپوشانی زیاد این دو جریان فکری به طور کامل بر یکدیگر منطبق نبوده و نمی‌توان حضور مفهومی یکی را به معنای منفی دانستن فهم دیگری دانست.

«جامعه پست مدرن» همچون ابزار نامیانجیگری میان انسان‌ها است که نه تنها پیام را منتقل نمی‌کند، بلکه با «بازنمایی واقعیت»، خود خالق "امر واقع" گشته است. این ابزار از طریق «منطق شبیه‌سازی»، جهان پیرامون انسان‌ها را خلق و در این زیست‌جهان بازنمایی شده، می‌تواند هر موضوعی را به مثابه مسئله اجتماعی تعریف کند. رسانه در دنیای جدید خالق جهانی است که هر برساختی در آن از جمله مسئله اجتماعی امکان وقوع دارد. بیان و طرح این گونه‌گزاره‌های انتقادی و بنیان‌افکن در رابطه با ماهیت رسانه، رویکرد و نگاهی به کلی متفاوت را عرضه می‌کند که به نوعی می‌توان آن را در نقطه مقابل بسیاری از رویکردها و نظریه‌های متعارف حوزه مطالعات رسانه ارزیابی کرد. صلابت و رادیکال بودن نظریه بودریار در رابطه با رسانه، به طور قطع پیامدهای خاص و قابل توجهی در حوزه مسئله اجتماعی خواهد داشت. در جهان شبیه‌سازی شده از سوی رسانه که تمامی شئون زیست‌جهان انسانی را متأثر ساخته، مسئله اجتماعی چه صورتی به خود خواهد گرفت؟ پایه‌های معرفتی این نظریه کدام است؟ و به مسئله اجتماعی چگونه می‌نگرد؟ بدیهی است که با توجه به تفاوت مشهود این نظریه با نظریه‌های متعارف و شناخته شده، مسئله اجتماعی نیز در این دیدگاه به گونه خاصی تعریف و صورتبندی می‌شود.

پیشینه پژوهش

تکیه‌گاه اصلی این پژوهش، بر پایه دو مفهوم مسئله اجتماعی و رسانه قرار دارد. در واقع، نسبت مفهومی و نحوه ارتباط منطقی میان این دو مفهوم از منظر ژان بودریار محور اصلی این مقاله است. ادبیات پژوهشی مربوط به مسئله اجتماعی، گستره وسیعی از آثار منتشر شده را در بر می‌گیرد بخش قابل توجهی از آن‌ها با تمرکز بر مفهوم مسئله اجتماعی، نظریه‌های این حوزه جامعه‌شناختی را تشریح کرده‌اند. کج رفتاری مسائل انسانی و آسیب‌شناسی اجتماعی (اشرف، ۱۳۵۵)، بررسی تحلیلی انحرافات اجتماعی (داریاپور، ۱۳۷۲)، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی و مددکاری اجتماعی (شیخی، ۱۳۸۱)، آسیب‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی انحرافات (ستوده، ۱۳۸۱)، آسیب‌شناسی اجتماعی (صدیق سروستانی، ۱۳۸۵)، رویکردهای نظری هفتگانه در بررسی مسائل اجتماعی (صدیق سروستانی، ۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی (محسنی، ۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی (بخارائی، ۱۳۸۶)، آسیب‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی (صدیق سروستانی، ۱۳۸۷)، انحرافات اجتماعی، نظریه‌ها و دیدگاه‌ها (ممتاز، ۱۳۸۷)، جامعه‌شناسی انحرافات (احمدی، ۱۳۸۸) و نظریه‌های انحرافات اجتماعی (حسینی نثار و فیوضات، ۱۳۹۰) از جمله آثار منتشر شده در حوزه مسئله اجتماعی هستند که با تمرکز بر نظریه‌های مختلف حوزه مسائل و انحرافات اجتماعی، به تشریح تعدادی از نظریه‌های مدرن و پست مدرن پرداخته‌اند. آنچه باعث

تفاوت میان این آثار با مقاله پیش رو می‌گردد آن است که در آثار مورد اشاره، آن اندازه که نظریه‌های مدرن مورد توجه قرار گرفته است، به نظریه‌های پست مدرن به ویژه نظریه ژان بودریار پرداخته نشده است. به همین سبب، این مقاله می‌کوشد با توجه به دیدگاه این نظریه پرداز پست مدرن، مسئله اجتماعی را مورد واکاوی قرار دهد.

در حوزه مطالعات مربوطه به نسبت میان رسانه با مسئله اجتماعی نیز شاهد ادبیات تحقیقی به طور نسبی وسیعی هستیم که هر یک با توجه به تمرکز بر دیدگاه‌های نظری خاص، به تحلیل رابطه میان دو مفهوم رسانه و مسئله اجتماعی پرداخته‌اند. از جمله تبیینی بر رابطه علی بین شدت استفاده از فیسبوک و افزایش سرمایه اجتماعی (عبداللهمیان و شیخ انصاری، ۱۳۹۱)، مسائل اجتماعی زنان در اینترنت (راودراد، ۱۳۸۴)، تلویزیون، تکنولوژی و شکل فرهنگی (ریموند ویلیامز، ۱۳۹۲)، اینترنت و آسیب‌های اجتماعی (کوثری، ۱۳۸۷)، نقش تصویر در روایت مسائل اجتماعی ایران (راودراد، مرادی و کریمی ۱۳۸۹)، تبیین مساله اجتماعی سبک فراغتی رسانه‌ای (محسنی تبریزی، صدقی و خزان، ۱۳۹۱)، تمامی پژوهش‌های مورد اشاره، تحقیقات پسینی بوده و به حوزه تأثیرات رسانه بر ابعاد مختلف زندگی اجتماعی و گروهی پرداخته‌اند. به سخن دیگر، این دسته از پژوهش‌های حوزه مطالعات رسانه‌ای، بر محتوای پیام‌ها تأکید و تمرکز دارند که از طریق رسانه منتقل شده است. این درحالی است که تحقیق پیش رو تلاش دارد در مقام مطالعه‌ای پیشینی و با اتکا بر آراء ژان بودریار، رسانه را همچون مصنوعی مورد مطالعه قرار دهد که در راستای دلالت‌های فرهنگی خاص و هدفمند، جهان اجتماعی را دگرگون کرده است.

در برخی از آثار دیگر شاهد توجه به آراء بودریار هستیم که در آنها محقق کوشش کرده که دیدگاه‌های ژان بودریار را مورد تحلیل قرار دهد؛ از جمله هنر و حقیقت رسانه در روزگار پست مدرن؛ بررسی رسانه به مثابه تولیدکننده‌ی وانمایی از منظر ژان بودریار (منصوریان، ۱۳۹۲)، واقعیت رسانه؛ خلق فراواقعیت؛ مرور و نقدی بر اندیشه‌های ارتباطی ژان بودریار (فرقانی، ۱۳۸۹) و وانمایی: تاریخچه و مفهوم (منصوریان، ۱۳۹۱)؛ اندک آثار موجود که با محوریت، رسانه و نظریه بودریار نگاشته شده است، وجهی توصیفی داشته و نویسنده تنها به توصیف ایجازگونه از نظریه بودریار بسنده کرده است. در این آثار شاهد آن هستیم که محقق برخی مفاهیم اصلی نظریه بودریار در رابطه با رسانه را اخذ و در مقام توصیف مفهومی آنها برآمده است. این درحالی است که در پژوهش حاضر، سعی شده است ابتدا با نفوذ در لایه‌های عمیق نظریه بودریار بنیان‌های فکری او، از جمله نحوه درک امر واقع، نسبت واقعیت با جهان اجتماعی و چارچوب مفهومی فهم و تحلیل جهان روابط اجتماعی استخراج گردد و سپس با اتکای بر این مبانی معرفت‌شناختی، نسبت میان مسئله

اجتماعی و رسانه، مورد کنکاش قرار گیرد و در نهایت دیدگاه بودریار در این زمینه مورد نقد قرار گیرد؛ مسیر و هدفی که در آثار مورد اشاره، به آن توجهی نشده است.

پرسش‌های پژوهش

(۱) «امر واقع» در ساختار معرفتی بودریار چه مختصاتی دارد؟ بودریار، امر واقع را در چارچوب کدامین نظام فکری مورد خوانش قرار می‌دهد؟ آیا در این چارچوب نظری، واقعیت دارای وجهی انضمامی است و حیاتی مستقل از کنشگران انسانی دارد یا برساختی اجتماعی است؟ و در صورت برساختی بودن، ریشه امر واقع را بایستی در کدامین ساختار اجتماعی جست‌وجو کرد؟

(۲) با توجه به ریشه‌های معرفتی دیدگاه بودریار در رابطه با ماهیت امر واقع و نسبت آن با نظام اجتماعی- انسانی، رسانه‌های مختلف (منتقل‌کنندگان پیام) چه نقش و جایگاهی در رابطه با تعریف و شکل‌گیری موضوعی به مثابه «مسئله اجتماعی» دارند؟ آیا رسانه‌های همگانی بازتاب‌دهنده مسائل اجتماعی هستند یا آن‌که رسانه‌ها خود، مسائل اجتماعی را تولید، تعریف، سامان‌دهی و منتشر می‌کنند؟

روش شناسی

با توجه به پرسش‌های فوق، پژوهش حاضر با اتکاء بر روش «تحلیل محتوای کیفی» تلاش می‌کند، آراء و دیدگاه‌های نظری ژان بودریار را تحلیل و واکاوی کند. تحلیل محتوا که روشی برای واکاوی مضمون پیام‌های ارتباطی است به طور اساسی، برای تحلیل متن استفاده می‌شود (مهرداد، ۱۳۹۱: ۴) چراکه همه متن‌ها، به قصد انتقال پیام و معنا، از نویسنده به مخاطب، به رشته تحریر در آمده است (هولستی، ۱۳۷۳: ۱۶-۱۱؛ کریپندورف، ۱۳۷۸: ۳۱-۲۵؛ رایف و همکاران: ۱۳۸۵: ۱۷-۳). همچنین از آنجایی که هدف از تحلیل محتوا شناسایی هدف‌ها، ارزش‌ها، فرهنگ و تمایلات متن یا نویسنده متن، جهت دستیابی به درون‌مایه پنهان یا هدف واقعی تولیدکننده پیام و فهم محورهای اصلی فکری پدیدآورنده پیام است (منادی، ۲۰۰۵)، این روش جهت فهم معنای درونی آثار بودریار در رابطه با نسبت رسانه با مسئله اجتماعی انتخاب شده است. بر همین اساس، در این پژوهش تلاش می‌شود با توجه به آثار ژان بودریار، به پرسش‌های پژوهش پاسخ داده شود. به این ترتیب، با تحلیل مضمونی (محتوای پنهان) آثار بودریار - در کنار استفاده از بخش‌هایی که به نقل مستقیم مفاهیم اصلی پرداخته است (محتوای آشکار) - سعی می‌شود دیدگاه‌های نظری وی با محوریت مفاهیم و کدهای اصلی «امر واقع» (کدهای فرعی: نشانه و فراواقعیت)، «ماهیت رسانه» (کد فرعی: شبیه‌سازی) و «مسئله اجتماعی» استخراج و تحلیل گردد. امر واقع و ماهیت رسانه به

عنوان کدهای اصلی، همچون مقدمات نظری هستند که با اتکای بر آن‌ها کد اصلی دیگر این تحقیق یعنی مختصات مفهومی مسئله اجتماعی استنباط می‌شود. تمامی بندهای حامل درون مایه‌های مرتبط با سوالات و مفاهیم اصلی تحقیق، «واحد تحلیل» و تمامی آثار بودریار، به عنوان «واحد معنایی» این پژوهش محسوب می‌شوند (فیلک، ۱۳۹۲: ۳۲۸-۳۵۱ و محمدپور، ۱۳۹۲: ۱۰۰-۱۱۰).

یافته‌های پژوهش

فهم محتوای مفهوم «مسئله اجتماعی» به عنوان محور اصلی این پژوهش (از منظر بودریار)، منوط به درک نظام مفهومی نظریه او است. در واقع، مختصات نظری و محتوایی مسئله اجتماعی، درک نمی‌شود مگر آن‌که چارچوب نظری آراء بودریار ترسیم و با ژرف نگری، عمق اندیشه آن به دست آید؛ چراکه وی به صورت مستقیم و آشکار به نظریه پردازی درباره مفهوم مسئله اجتماعی نپرداخته و تنها از طریق در نظر گرفتن منظومه نظری اوست که می‌توان به تعریف و تعیین ابعاد مختلف این مفهوم دست یافت. به سخن دیگر، نه تنها بودریار اثری یا آثاری که به طور مستقیم به مفهوم مسئله اجتماعی بپردازد به رشته تحریر درنیاورده است بلکه از طریق مطالعه تعداد محدودی از آثار وی نیز نمی‌توان به موضع نظری او در رابطه با مسئله اجتماعی دست یافت. بر همین اساس، در این پژوهش، با در نظر گرفتن کلیت آراء بودریار، تلاش شده است مفهوم مسئله اجتماعی و نقش «رسانه» در تعریف و شکل گیری آن درک و استخراج گردد.

در ابتدا لازم است سیر حرکت نظری مقاله به اختصار تشریح گردد تا پیوستگی و تقدم و تاخر مطالب ارائه شده قابل درک گردد. چراکه تشریح مفهوم اصلی مقاله، نیازمند در نظر گرفتن کلیت منظومه نظری بودریار از سویی و نفوذ در اعماق فکری- معرفتی او از سوی دیگر است. به همین منظور، ابتدا مسیر نگارش مقاله و نحوه گذار از هر مفهوم به مفهوم دیگر تشریح می‌شود. این ترسیم همچون نقشه‌ای در دست مخاطب است که درک ارتباطات منطقی میان مفاهیم مورد استفاده در این پژوهش را امکان پذیر می‌کند.

فهم و تشریح مفهوم «مسئله اجتماعی» از منظر بودریار منوط به توجه به دو مفهوم «امر واقع» و «ماهیت رسانه» است. به سخن دیگر، لازمه فهم مختصات مسئله اجتماعی در چارچوب آراء بودریار، واکاوی درون مایه آثار او با هدف استخراج مختصات مفهومی امر واقع و ماهیت رسانه است. بدون درک این دو مفهوم که یکی پیشینی(امر واقع) و دیگری پسینی(ماهیت رسانه) هستند، نمی‌توان به درک درست و صحیحی از مفهوم مسئله اجتماعی در چارچوب نظری او نائل آمد. دیدگاه بودریار در رابطه با واقعیت، همچون پایه معرفت شناختی مستحکمی است که عدم توجه به آن، منجر به درک ناقص، نارسا یا مخدوشی از موضع نظری وی در رابطه با مسئله اجتماعی می‌شود.

همچنین رسانه و ماهیت آن نیز، موضع نظری دیگری است که تمرکز و توجه به آن نویدبخش فهم درست و کاملی از مفهوم مسئله اجتماعی است. در حقیقت، نحوه نگریستن بودریار به واقعیت (امر واقع حقیقی یا برساختی) و ماهیت رسانه (منتقل‌کننده خنثای پیام یا سازنده پیام) دو مفهوم پشتیبانی‌کننده‌ای هستند که درک موضع نظری بودریار در رابطه با مسئله اجتماعی را میسر می‌سازند.

واقعیت و امر واقع اولین مفهومی است که به گونه‌ای پیشینی، بنیان معرفت‌شناختی لازم جهت صورت‌بندی و ارائه تصویر نظری خاصی از مسئله اجتماعی را در اختیار بودریار قرار می‌دهد. به سخن دیگر، بودریار با اتکا بر پایه‌های معرفت‌شناختی خاص خود در رابطه با امر واقع، مسئله اجتماعی را به نحو خاص خود تعریف و مختصات آن را تعیین می‌کند. بر همین اساس، در این مقاله تلاش بر آن است که با مطالعه آثار ژان بودریار و از طریق نوعی مهندسی معکوس معرفتی، موضع نظری این متفکر در رابطه با «واقعیت» استخراج شود. این توجه معرفت‌شناختی، حلقه مفقوده اندک آثار توصیفی است که در رابطه با آراء بودریار به رشته تحریر درآمده است.

درک موضع نظری بودریار در رابطه با امر واقع و واقعیت نسبت وثیقی با شناخت ریشه‌های فکری او دارد. به سخن دیگر، شناخت منبع و ریشه فکری او، لازمه درک دیدگاه بودریار در رابطه با واقعیت و ابعاد مختلف آن است. در واقع، تنها راه شناخت پایه‌های معرفت‌شناختی این نظریه پرداز پست مدرن درباره مفهوم «امر واقع»، واکاوی آبشخور اصلی فکری او یعنی «پساساختارگرایی»^۱ است. با تعمق در آثار بودریار، آنچه به مثابه اولین نتیجه تحلیلی از آراء او به دست می‌آید، قرار داشتن ژان بودریار در دایره نظریه‌پساساختارگرایی است. وامداری او به این مکتب فکری علاوه بر آن‌که ساختار کلان و زیربنایی آثار او (به ویژه در آثار اولیه اش) را شکل می‌دهد، در بندهای مختلف کتب و مقالات او نیز قابل فهم و درک است. تمرکز بر کشف ساختارهای زیربنایی حیات انسانی بدون توجه به قدرت اختیار سوژه، تاکید بر لزوم توجه به نظام زبانی گروه‌های اجتماعی با توجه به تنوع جنسی، نژادی و قومی، تشریح ساختارهای روابط اجتماعی براساس سازوکار روابط تفاوتی مستتر در نظام زبانی هر گروه و نحوه تمایزگذاری و تمایزبایی اجتماعی متأثر از نظام زبانی، چارچوب مفهومی شکل‌دهنده به شاکله اصلی و کلی آثار او به شمار می‌آید (بودریار ۱۹۹۷، بودریار ۱۹۹۸، بودریار ۱۹۸۱، بودریار ۱۹۷۵، بودریار ۱۹۸۳).

پساساختارگرایی به جهت ریشه‌هایی که در «ساختارگرایی»^۲ و «زبان‌شناسی»^۳ دارد، توجه و تمرکز اصلی خود را بر «نظام زبانی»^۱ و رابطه میان «دال»^۲ و «مدلول»^۳ قرار داده است.

^۱ Post-structurism

^۲ Structuralism

^۳ Linguistics

پساساختارگرایی متأثر و هم‌نوا با «فردیناندو سوسور»^۴ (زبان‌شناس سوئیسی) که «زبان‌شناسی علمی»^۵ را در تقابل با «زبان‌شناسی سنتی»^۶ تدوین و ارائه کرد، میان دال و مدلول «رابطه اینهمانی»^۷ نمی‌بیند و زبان را ابزاری خنثی جهت «بازنمایی»^۸ جهان خارج نمی‌داند. آن‌ها هم نظر با زبان‌شناسان علمی بر این باورند که میان دال و مدلول هیچ رابطه ذاتی وجود ندارد و این رابطه بر بنیانی اعتباری و قراردادی استوار است. در این رویکرد، زبان همچون نظامی از دال‌ها در نظر گرفته می‌شود که معنای آن‌ها از طریق سازوکار «رابطه تفاوتی»^۹ ذیل ساختار دو گانه میان دال‌ها تعیین می‌شود. بدین ترتیب هر دال در نظام زبانی می‌تواند بر مدلول (مفهوم ذهنی) متغیری اشاره داشته باشد. این رابطه تفاوتی و نظام دوگانه زبانی، ریشه در «فرهنگ و ارزش‌های اجتماعی» هر جامعه دارد. پاساساختارگرایان در ادامه این نظریه، قائل به وجود زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی مختلف و متنوعی شدند که تعیین‌کننده مدلول‌های نظام زبانی است. از نظر آنان، زمینه‌های جنسیتی، قومی، نژادی، طبقاتی از جمله بسترهای فرهنگی متنوعی هستند که رابطه ثابت میان دال و مدلول را انکار و بر تنوع آن‌ها، متناسب با زمینه‌های فرهنگی مختلف، تاکید می‌کند. با اتکا بر این مقدمات، پاساساختارگرایان به این نتیجه رسیدند که جامعه انسانی مخلوق نظام زبانی است و هیچ واقعیتی خارج از محدوده زبان وجود ندارد. زبان به مثابه نظامی منسجم و ساختارمند، دارای منظومه‌ای از دال‌ها است که نه تنها هیچ ارتباط ذاتی با واقعیت بیرونی ندارند بلکه فاقد ارتباط جاودان و همیشگی با مدلول خود نیز هستند (موزلیس، ۲۰۰۸: ۱۷۸-۱۷۹).

بر این اساس، می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که به دلیل وابستگی معرفتی بودریار به جریان فکری پاساساختارگرایی، او نیز قائل به وجود واقعیت نبوده و اساس وجودی امر واقع را نفی می‌کند. تحلیل محتوای آثار بودریار نیز نشان دهنده آن است که وی هم‌نوا با جریان فکری پاساساختارگرایی، نظام روابط اجتماعی را مبتنی بر نظام زبانی هر گروه اجتماعی تحلیل و تفسیر می‌کند. او روابط اجتماعی را همچون روئایی از ساختارهای ژرف زبانی می‌بیند که تنها با ورود به این ساختارهای پنهانی و عمیق می‌توان به فهم روابط اجتماعی نائل آمد. در واقع، او با توجه به

¹ Language System

² Signifier

³ Signified

⁴ Ferdinand de Saussure (۱۸۵۷-۱۹۱۳ م.)

⁵ Scientific linguistics

⁶ Traditional linguistics

⁷ Identity

⁸ Representation

⁹ relations of deference

بسترهای متنوع روابط اجتماعی، می‌کوشد از طریق رجوع به نظام زبانی، ساختار روابط دوگانه میان دال‌های نظام زبانی را استخراج و سپس بر اساس آن، منظومه روابط اجتماعی موجود را تحلیل و واکاوی کند. در این رویکرد نظری، تمامی ابعاد روابط اجتماعی بر اساس نظام زبانی و روابط ساختارمند میان دال‌ها و مدلول‌ها نگریسته می‌شود که در بطن آن هیچ ارتباط ذاتی و ابدی میان دال‌ها و مدلول‌ها وجود ندارند. در این ارتباط، اعتبار و قراردادهای اجتماعی که خود از ارزش‌های متنوع و مختلف اجتماعی نشأت گرفته‌اند، پایه و اساس تمامی نظام‌های زبانی را شکل می‌دهند. بدین ترتیب، هیچ ارتباطی میان ساختار روابط میان دال‌ها و مدلول‌ها با امر واقع وجود ندارد و تنها می‌توان بر اعتباری بودن نظام زبانی حکم داد. به سخن دیگر، از منظر بودریار، معنای دال‌های زبانی، ناظر بر هیچ امر واقعی خارج از حیات اجتماعی نبوده و معنایی هر دال در داخل منظومه زبانی و با ابتناء بر ساختار روابط تفاوتی میان دال‌های زبانی صورت می‌گیرد. آنچه به عنوان ریشه‌نهایی ساختار معنایی دال‌ها معرفی می‌شود، ارزش‌های متنوع گروه‌های مختلف اجتماعی است که بنابر مقتضیات فرهنگی معنای هر دال را تعیین و در رابطه دوگانه میان دال‌ها، سایر دال‌ها را معنادار و از خلال این معنادهی، تمایزگذاری اجتماعی را نیز محقق می‌کند. در نتیجه شاید بتوان این‌گونه استنباط کرد که از منظر بودریار امر واقع ماهیتی برساختی از بطن نظام زبانی دارد که خود مبتنی بر سنت‌های فرهنگی مختلف اجتماعی به منصف ظهور می‌رسد (بودریار، ۱۹۹۷؛ بودریار، ۱۹۹۸؛ بودریار، ۱۹۹۳)^۱ نظامی که مبتنی بر سازوکار خودآیین (روابط تفاوتی) است و

^۱ بودریار در کتاب نظام چیزها (The System of Objects) تلاش می‌کند با اتکال بر نظام زبانی و ساختار روابط تفاوتی، ابتدا در قالب نظام مندی عینی و در چارچوب مفهوم دوگانه ارزش‌چیدمانی و محیطی (چیدمان/ محیط) معنای برخی اشیاء (بژه‌ها شامل: روشنائی، نوردهی، آینه، پرتوها، ساعت، رنگ، مصالح ساختمانی، شیشه، محیط خانه، نشیمنگاه خانه، دکوراسیون و اتومبیل) و سپس در قالب نظام مندی ذهنی آن‌ها (اشیاء قدیمی، بازسازی، کلکسیون داری، حیوانات خانگی و ساعت مچی) را مورد توجه، واکاوی و تشریح قرار دهد. در واقع او پس از تحلیل اشیاء در نظام مندی عینی (چیدمان/ محیط) به نظام مندی ذهنی شان (مجموعه) می‌پردازد. در نهایت نیز حوزه معنایی آن‌ها و در نتیجه دلالت ایدئولوژیک آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد. او همچنین در کتاب جامعه مصرفی: اسطوره و ساختار نیز جامعه امروزی را ذیل مفهوم جامعه مصرفی قرار داده و تلاش می‌کند نحوه مصرف اشیاء در چنین جامعه‌ای را در قالب نظام روابط تفاوتی میان آنها که علاوه بر معنادهی، در جهت تمایزگذاری اجتماعی نیز عمل می‌کنند تشریح کند. تفاوت میان مردزن و تعریف هریک به عنوان پدیده‌ای جدید در قالب مفاهیم مرد مدرن/ زن مدرن واضح‌ترین شکل تحلیل روابط اجتماعی براساس نظام زبانی و روابط دوگانه میان دال‌ها براساس سازوکار روابط تفاوتی است. ساختار کتاب مبادله نمادین و مرگ نیز برپایه نظام دوگانه مرگ/زندگی قرار دارد. او در این کتاب نیز پس از تشریح جداگانه امر نمادین و امر نشانه‌ای، نحوه گذار از جامعه مبتنی بر مبادلات نمادین به جامعه‌ای که در آن کالاها به ابژه‌هایی نشانه‌گذاری شده تبدیل شده‌اند و مبادلات به شکل مبادله امر نشانه‌ای صورت می‌پذیرد را به صورت تفصیلی توضیح می‌دهد.

بدون هیچ ارجاعی به حقیقت فرازمانی و فرامکانی برساخته شده و بر انسان‌ها تحمیل شده و کنگش‌ان انسانی نیز انتخابی جز ورود و تعریف خود براساس مفاهیم و روابط برساختی آن ندارند. پس امر واقع وجهی ابدی به معنای ذات انگارانه نداشته و ذیل اصل نام انگاری، دارای وجهی برساختی و زمانمند است. چراکه به واسطه انکار وجود رابطه این همانی و ذاتی میان دال و امر واقع، واقعیت از داشتن ذاتی مستقل از جامعه انسانی تهی شده و حیاتی وابسته به نظام ارزش دهی و معناگذاری ذهنی انسانی پیدا می‌کند. نتیجه قطعی این نگرش، تاکید بر برساختی بودن واقعیت از خلال نظام زبانی است که شانیتی پسینی نسبت به ارزش‌های فرهنگی دارد. این نوع نگرش، به معرفت‌شناسی نام انگارانه‌ای منتج می‌شود که تمامی امور و رویدادها، از جمله پدیده‌های فرهنگی - اجتماعی را نسبی ارزیابی می‌کند. در این رویکرد، باور به وجود ماهیتی مستقل برای هر پدیده طبیعی و فرهنگی انکار و معرفتی نام انگارانه که برساخت هر پدیده از بطن روابط اجتماعی و مقتضیات فرهنگی اشاره دارد، مورد تاکید قرار می‌گیرد.

علاوه بر تعلقات پس‌ساختارگرایانه، نظریات خاص بودریار در رابطه با «نظام نشانه‌ها» و سیر حرکت تحولی آن‌ها نیز، بستر مناسبی جهت تحلیل محتوای آثارش، با هدف استخراج دیدگاه او درباره واقعیت و امر واقع است. به سخن دیگر، زمانی می‌توان به درکی صحیح و دقیق در رابطه با موضع نظری بودریار نسبت به امر واقع دست یافت که نظریات او درباره «نشانه» نیز مورد تحلیل قرار گیرد. هر چند بودریار به دلیل تعلقات فکری اش به مارکسیسم و پذیرش بسیاری از مواضع نظری موجود در کتاب سرمایه مارکس، به تحلیل روابط اجتماعی روی آورد، ولیکن او شالوده تحلیل‌های انتقادی خود از نظام سرمایه داری را بر خلاف مارکس که بر نظام تولید تاکید داشت، بر «نظام مصرف»^۱ قرار داد. از نظر او، روابط اجتماعی جامعه جدید را تنها می‌توان در چارچوب نظام مصرف و مصرف‌گرایی تفهیم و تفسیر کرد. بودریار در قالب نظریه‌ای منسجم و در مقام نقد مارکسیسم، بر این باور است که در جامعه جدید، با نظامی از مصرف‌انبوه‌ها روبرو هستیم که موجودات انسانی بدون توجه به بعد نیازمندی خود و کارکرد اشیاء به مصرف آن‌ها که در بطن آن مصرف‌خودشان نیز مستتر است، می‌پردازند. این نظام مصرف، ساختار منسجم و رمزگانی است که در آن هر شیء، همچون «نشانه»^۲ ای بدون توجه به کارکردش، به جهت معنایی که در ارتباط با سایر نشانه‌ها می‌یابد، مورد مصرف قرار می‌گیرد. اشیاء در این نظام مصرف، به نشانه‌هایی مبدل می‌شوند که دارای

^۱ system of consumption

^۲ Sign

ارزش نمادین هستند و در واقع این «ارزش نشانه‌ای» آن‌هاست که مورد مصرف قرار می‌گیرد.^۱ ارزشی که هدف اجتماعی آن، تمایزگذاری اجتماعی و تعیین سلسله مراتب انسانی در حیات جمعی است (بودریار، ۱۹۸۱؛ بودریار، ۱۹۹۳: ۱۲۸-۱۳۵؛ بودریار، ۱۹۹۸: ۹۴-۹۸).

بودریار جهان روابط اجتماعی جدید را نظامی منسجم و ساختارمند می‌بیند که از طریق ابژه‌هایی که به نشانه تبدیل شده و نظام نشانه‌ها را تشکیل داده اند، نه تنها کلیت نظام سرمایه داری جدید را حفظ می‌کنند بلکه پایگاه و هویت اجتماعی هر کنشگری را در نظامی از تمایزگذاری جمعی نیز تعیین می‌کنند (بودریار، ۱۹۹۸: ۴۲-۴۸ و ۹۱-۹۴). نشانه‌ها در این نظام اجتماعی، مبادله میان انسان‌ها را دچار تغییر ماهوی کرده و آن‌ها را به مبادله نشانه‌ها تبدیل کرده اند. در واقع، هدف نهایی نظام نشانه‌ها را باید در همه گیر کردن نظام مبادله‌ای دانست که مبتنی بر منطق مصرف، از سویی کارکرد عینی کالاها را از بین برده و آن‌ها را به ابژه‌هایی تمایزگذار تبدیل کرده و از سوی دیگر همه انسان‌ها را به آلت دست نشانه‌ها مبدل می‌کند که هدف نهایی آنان مصرف جهت تعیین، تثبیت و تداوم هویت اجتماعی ذیل نظام تمایزیابی ساختاری است.

آنچه در این انتظام جدید اجتماعی مهم است، عدم ارتباط میان نشانه با امر واقع است. از نظر بودریار، در جهان جدید، دیگر نشانه با امر واقع ارتباطی ندارد و مفاهیم و کالاها، ارتباط خود با واقعیت را از دست داده‌اند. در واقع، او با اتکای بر چارچوب نظری پسا ساختارگرایی، کالاها (ابژه‌های مصرفی) را همانند دال‌هایی می‌داند که معنای خود را در ارتباط با سایر کالاها به دست می‌آورند. اما از نظر او، نشانه‌ها در تمامی ادوار زمانی، همین نسبتی که در جامعه جدید میان نشانه با واقعیت وجود دارد را نداشته و رابطه آن‌ها به گونه‌ای دیگر صورت‌بندی شده بود. این موضوع، بودریار را به سمت تشریح روند تحول نشانه سوق می‌دهد. در این نسبت سنجی تاریخی، بودریار از سویی موضع نظری خود در رابطه با «واقعیت» را تکمیل می‌کند و از سوی دیگر، دیدگاه رادیکال خود در رابطه با امر واقع را تشدید می‌کند.

از نظر او، نشانه زنجیره‌ای از تحول را به صورت پی در پی طی کرده تا به مرحله جدید برسد: ۱- نشانه، بازتابی از یک واقعیت است؛ ۲- نشانه، واقعیت را تحریف می‌کند؛ ۳- نشانه، غیاب واقعیت را می‌پوشاند و ۴- نشانه، هیچ ارتباطی با واقعیت ندارد. از نظر بودریار، این روند تحولی نشان دهنده

^۱ بودریار ارزش نمادین را در ادامه دو مفهوم «ارزش مصرف» (use value) و «ارزش مبادله» مطرح می‌کند. ارزش مصرف ناظر بر مجموعه فعالیتی است که برای تولید کالایی با هدف برطرف نمودن نیازی، صرف می‌شود. اما ارزش مبادله بر بهای کار لازم برای تولید کالایی (البته در مقایسه با سایر کالاها) اشاره دارد. این درحالی است که ارزش نمادین هر شیء، متوجه معنایی‌ای است که آن شیء در ارتباطی ساختارمند با سایر اشیاء و با هدف تمایزگذاری اجتماعی پیدا کرده و شیء را به مقام نشانه‌ای در چارچوب نظامی از نشانه‌ها که بر اساس روابط تفاوتی ساختار پیدا کرده اند، می‌رساند (جی.لین، ۱۳۸۹: ۸۹-۸۸).

آن است که نشانه‌ها از مرحله‌ای که در آن «چیزی»^۱ را پنهان می‌کردند، به گستره‌ای رسیده اند که در آن «هیچ»^۲ را پنهان می‌کنند و از نظر او، این امر مبین دگرگونی و تحولی سرنوشت ساز و مهم است (بودریار، ۱۹۹۴: ۶).

بدین ترتیب، جامعه جدید در آخرین مرحله از این سیر تحول، برپایه نظامی از نشانه‌هایی قرار گرفته که هیچ ارتباطی با واقعیت ندارند و مبتنی بر نظامی خودآیین و در چارچوب ساختار روابط تفاوتی میان نشانه‌ها، انتظام یافته‌اند. اما در این بین نکته اساسی آن است که هدف بودریار از به‌کارگیری واژه «واقعیت»^۳ و تعیین نسبت آن با نشانه و حتی تایید وجود ارتباط میان امر واقع با نشانه در دوران پیش از جامعه جدید، به معنای پذیرش امر واقع و نفی ریشه‌های پساساختارگرایانه اش نیست. در واقع، او هماهنگ با چارچوب کلی پساساختارگرایی و با ابتناء بر پایه‌های معرفت شناختی ضدماهیت باورانه اش، همچنان «واقعیت» – که در این جا مراد واقعیت اجتماعی است – را امری برساختی می‌داند که ریشه در نظام زبانی هر گروه اجتماعی در قالب سازوکار دوگانه دارد. این واقعیت با امر واقعی که بر مفهوم فرازمان و فرامکان دلالت دارد، متفاوت بوده و به لحاظ منطقی در نسبتی متباین با آن قرار می‌گیرد. بودریار با انکار این نوع از واقعیت (حقیقت) نشانه‌ها را در دوران پیش از نظم جدید، در ارتباط واقعی با نظام روابط اجتماعی ای می‌داند که به رغم برساختی بودن اش، ولیکن همچنان نشانه‌ها بر ابعاد و وجوه مختلف آن ارجاع دارند و دلالت خود را در بطن این شکل از انتظام اجتماعی پیدا می‌کنند. همین دیدگاه نظری است که موضع پساساختارگرایانه بودریار در رابطه با امر واقع را تشدید می‌کند.

از نظر بودریار، واقعیت همچون وهمی است (بودریار، ۱۳۸۶) که امکان تحقق آن در قالب دالی ابدی و ثابت وجود ندارد و تنها می‌توان بر روابط اجتماعی اشاره نمود که به حسب وجود دال‌هایی متغیر در قالب یک نظام زبانی (با ابتناء بر روابط تفاوتی) امکان تحقق پیدا کرده اند. از نظر بودریار، این واقعیت اجتماعی برساختی، در دوران جدید صورت حادثتری به خود می‌گیرد و این بار بر پایه نظام نشانه‌ای (زبانی)، نه تنها هیچ نسبتی با امر واقع ندارد بلکه جهان اجتماعی مورد نظرش را «شبیه سازی»^۴ می‌کند (بودریار، ۱۹۹۳: ۱۳۵).

شبیه سازی، واژه دقیقی است که بر مفهومی دلالت دارد که ناظر بر نسبت میان نشانه و امر واقع در جامعه جدید (پست مدرن) است. از نظر بودریار، شبیه سازی، به معنی مرگ اصل خود بنیاد

¹ something

² nothing

³ reality

⁴ simulate

واقعیت بوده و بر آرمانی و دست نیافتنی بودن «بازنمایی»^۱ تاکید دارد. شبیه‌سازی در این معنا با «تظاهر»^۲ (تلاش جهت نشان دادن داشتن چیزی که در اختیار نیست)، «پنهان‌کاری»^۳ (تلاش جهت مخفی کردن آنچه که در اختیار است) و بازنمایی (برابری نشانه با امر واقع) متفاوت است؛ چراکه در تمامی این مفاهیم، دوگانه واقعیت/خیال و درست/نادرست برقرار است. این درحالی است که بودریار با حمله به نظام دوگانه زبانی دوران مدرن، آن را زیر سوال برده و بر مفهومی تاکید دارد که خارج از محدوده این دوگانه مفهومی که به برتری و فرادستی اولی (واقعیت، درست) به بهای فرودستی دومی (خیال، نادرست) حکم می‌دهد، قرار می‌گیرد (بودریار، ۱۹۹۴: ۳-۷).

محصول این شبیه‌سازی، برساخت جهانی است که در آن نشانه در گسستی قطعی جای واقعیت را می‌گیرد. در این گسست، فلسفه وجودی نشانه که ناظر بر دلالت کردن بر امری غیر از خود است، دچار لرزش و فروشکستی می‌گردد که طی آن دیگر نشانه به هیچ امر واقعی ای ارجاع نمی‌دهد. نشانه در این وضعیت خود به جای واقعیت نشست و بر امری دلالت دارد که پیش از آن که ظاهر شود، برساخت شده است. «فراواقعیت»^۴ تمام آن چیزی است که نظام نشانه‌ای در جهان پست مدرن تلاش می‌کند با دلالت بر آن، ناقوس مرگ همیشگی اصل واقعیت را به صدا درآورد. از نظر بودریار، «شبیه‌سازی دیگر مربوط به یک اصل ارجاعی یا یک ذات (جوهر) نیست. شبیه‌سازی ناظر بر تولید الگوهای واقعی است بدون منشاء و واقعیت است که همانا شکل دهنده ی فراواقعیت است» (بودریار، ۱۹۸۳: ۹۲-۹۴؛ همان).

از نظر بودریار، از آنجایی که روابط جوامع پیشامدرن و تا حدودی جامعه مدرن بر پایه ارتباطات و برهمکنش انسان‌ها استوار بود، اصل واقعیت هرچند در قالب نظام زبانی امکان وجود پیدا می‌کرد، ولیکن از بطن روابط میان-فردی به منصفه ظهور می‌رسید. به سخن دیگر، در این گونه ارتباطات، انسان‌ها در ارتباطی رو در رو و شخصی و فضای دوسویه سخن و پاسخ، زندگی اجتماعی را ذیل نظام زبانی و نظم دوگانه میان دال‌های زبانی محقق می‌کردند. در حالی که در جهان جدید، ارتباطات اجتماعی در چارچوب نظام مصرف انبوه ابژه‌ها (ابژه با ابژه، در مقایسه با انسان با انسان) شکل می‌گیرد که در آن کنشگران انسانی در قالب کنشی غیرشخصی، با مصرف نشانه‌ها، در واقع خود را نیز به مثابه بخشی از این نظام، به مصرف رسانده و مولفه‌های هویت اجتماعی خود را اخذ کرده و در سلسله مراتب تمایزیابی اجتماعی جایابی می‌شوند. این به واسطه گسست کامل فاصله

¹ representation

² Feign

³ dissimulate

⁴ Hyper-real

میان نشانه و واقعیت و شبیه سازی است که منجر به قطع کامل نسبت میان نشانه با امر واقع شده است. امری خود-ارجاع که با تولد خود، جهان دلالت کننده به آن را نیز بر ساخت می‌کند. از نظر بودریار، آنچه در جهان پست مدرن، امکان تحقق فراواقعیت را فراهم ساخته و بستر لازم جهت از بین رفتن رابطه میان واقعیت با نشانه را مهیا کرده است، مصنوع و ابزاری انسانی است که توانسته جهان انسانی را وارد سومین مرحله از نظم شبیه سازی کند.^۱ از نظر او، «رسانه» ابزاری است که نظام مصرف، آن را جهت تحقق نظام نشانه‌های شبیه سازی شده، به کار گرفته است. جهت گیری مصرف و تبدیل شدن تمامی ابعاد جهان اجتماعی از کالاها تا افراد انسانی به نشانه‌ای در نظام مصرف، نیازمند ابزاری نیرومند است که بتواند روابط اجتماعی را از معنای خود تهی و با وارد کردن آن به جهانی برساختی، ارتباطات اجتماعی را جهت دهی و سازمان‌دهی کند. در این شرایط، انسان ها بدون داشتن قدرتی جهت درک اصل واقعیت، تنها با جهانی از نشانه‌های شبیه سازی شده ارتباط دارند که جهان پیوسته و منسجمی از فراواقعیت را پیش روی آنان قرار می‌دهد. در این جهان شبیه سازی شده، رسانه به مثابه ابزاری است که ارتباطات انسانی را که مبتنی بر دریافت و پاسخ به همراه تعهدات اجتماعی و مسئولیت جمعی است مخدوش می‌کند. در واقع، از نظر بودریار ارتباطات نمادینی که با اتکا بر روابط شخص و رو در روی انسان‌ها ذیل فرایند رفت و برگشت معناهای اجتماعی برساختی (نشانه‌های زبانی) محقق می‌شدند، به ارتباطات رسانه‌ای در جهان پست مدرن تبدیل شده‌اند که ضمن عدم ارجاع به هیچ معنای اجتماعی، انسان‌ها را در چارچوب نظامی از نشانه‌های معنزدایی شده با هدف ابژه سازی، درگیر کرده‌اند (بودریار، ۱۹۹۸: ۳۴-۳۷؛ ۱۸۴-۱۹۸). در این جهان، انسان‌ها، جهان خارج را از طریق رسانه‌های جمعی مشاهده نمی‌کنند، بلکه این رسانه‌ها هستند که با کنار زدن جهان، با ارجاع به خود، جهان شبیه سازی شده‌ای را به تصویر می‌کشند. رسانه، این دور زدن و تصویرسازی را از طریق سازوکار دکوپاژ انجام می‌دهد. در این سازوکار، «یک رویداد، تنها زمانی که توسط چرخه صنعتی تولید، یعنی رسانه‌های جمعی، تصویب شود^۲، قطعه قطعه گردد^۳ و بار دیگر تدوین شود و به نشانه‌ای تمام شده و ترکیب شده تبدیل شود (همچون کالاهای نهایی تولید صنعتی)، قابل مصرف می‌گردد» (همان: ۱۲۶-۱۲۷).

^۱ از نظر بودریار همزمان وقوع تحول در قانون ارزش (ناظر بر سه بعد ارزش مصرف، ارزش مبادله‌ای و ارزش نمادین) سه دوره نظم شبیه سازی یکی پس از دیگری روی داده است:

- ۱- جعل: رویه مسلط دوران کلاسیک از رنسانس تا انقلاب صنعتی؛
- ۲- تولید: رویه مسلط دوران انقلاب صنعتی؛
- ۳- شبیه سازی: رویه مسلط دوران حاضر که از سوی رمزگان کنترل می‌شود (بودریار، ۱۹۹۳: ۱۳۵).

^۲ filter

^۳ fregment

از نظر بودریار، رسانه با خلق انبوه اطلاعات، از سویی، معنا را به کناری زده و از دایره روابط اجتماعی خارج می‌کند و از سوی دیگر مرز میان خود و واقعیت را به طور کامل محو می‌کند. رسانه علاوه بر بکاگیری سازوکار دکوپاژ، از طریق افزایش سرسام آور نشانه، محتوای معنا را خنثی و حجم انبوهی از اطلاعات را جهت خلق جهان شبیه‌سازی شده و فراواقعیت منتشر می‌کند. از نظر او در جهان جدید، شاهد گسترش هرچه بیشتر اطلاعات و در واقع انفجار اطلاعات در مقابل کاهش روزافزون معنا هستیم. در این شرایط اطلاعات به طور مستقیم، معنا و دلالت را تخریب یا آنها را خنثی می‌کند. نتیجه این روند نه تنها باعث فروپاشی معنا می‌شود بلکه رسانه نیز در فراواقعیت محو شده و دوگانه رسانه (به مثابه وسیله انتقال دهنده پیام) / امر واقع (رویدادی که از طریق رسانه - ابزاری خنثی - منتقل می‌شود) نیز فروپاشیده و محو می‌گردد^۱ (بودریار، ۱۹۹۴: ۷۸-۸۳).

بودریار، رسانه را ابزاری با دلالت‌های فرهنگی می‌بیند که ارتباطات اجتماعی که بر فرایند دو طرفه سخن و پاسخ شکل می‌گیرد را مخدوش و همچون سخنی بدون پاسخ در بطن روابط اجتماعی ظاهر می‌سازد. سخنی که همواره بر پایه فریب‌های رسانه‌ای، شکل طنزآمیزی از ارتباط دو طرفه را به نمایش می‌گذارد. از دریچه نگاه بودریار، رسانه، مصنوعی است که توانایی خلق هر پدیده‌ای را، در جهان شبیه‌سازی شده دارد. در واقع از نظر او، «رسانه، می‌تواند پدیدآورنده رویداد باشد، خواه همنوا، خواه ویرانگر» (بودریار، ۱۹۹۴: ۸۲). در این شرایط، رسانه، به ابزاری اصلی در جهان پست مدرن تبدیل می‌شود که می‌تواند تمامی روابط اجتماعی را در خود فرو بلعد و زیست جهان انسانی را به نظامی از نشانه‌های معلق، خود-ارجاع و بی پایانی مبدل سازد که در آن شبیه سازی و فراواقعیت، تنها واقعیت موجود هستند.

در چنین جهانی که نشانه و دال‌ها به دال‌های دیگر در نظام زبانی ارجاع دارند و مرز میان امر واقع و نشانه محو شده است، جهان پیش رو، جهانی برساختی از فراواقعیت‌هایی است که هیچ نسبتی با فرایند ارتباطات دوسویه انسانی ندارد. در چنین جهانی، حتی معیار صدق و کذب نیز وجود ندارد که بتوان از طریق آن جعلی بودن یا تحریف واقعیت را تشخیص داد و درصدد بازسازی و ترمیم آن برآمد. این جهان با تمامی اجزاء و روابط خود، دارای حیاتی خودبنیاد است که تمامی انسان‌ها و روابط اجتماعی را در خود فرو برده و فرایند تمایزگذاری اجتماعی را نیز بر مبنای منطق خود (بدون امکان ارزیابی آن) پیاده‌سازی کرده است.

^۱ از نظر بودریار رسانه در ساختار دو گانه دال‌های نظام زبانی مدرن، ابزاری خنثی جهت میانجیگری ارتباطات انسانی در نظر گرفته می‌شود که در جهان پست مدرن با فروپاشی این ساختار دوگانه و خلق فراواقعیت از سوی رسانه جهت انتشار نظام نشانه‌های مصرفی، دیگر دوگانه رسانه/واقعیت معنا ندارد و رسانه هم به لحاظ معنا و هم شکل وجود ندارد. رسانه، در این نگاه، ابزاری با دلالت‌های فرهنگی و ذاتی است که جامعه انسانی را به نظامی از نشانه‌ها جهت تحقق جامعه مصرفی تقلیل داده است.

در نتیجه این شبیه سازی (ابژه‌های کالایی و انسانی در قالب نظمی برساختی)، امکان خلق هر پدیده‌ای به رسانه داده می‌شود. در واقع، ماهیت ذاتی رسانه و فروپاشی مرز آن با امر واقع، امکان تحقق چنین جهانی را مهیا کرده است. حال در این شرایط که رسانه توانایی پدیدآوردن هر رویدادی (حتی بدون امکان فهم شبیه سازی بودن آن) را دارد، هر پدیده و موضوعی را می‌توان به مثابه مسئله اجتماعی شبیه سازی کرد. به سخن دیگر، از بین رفتن مرز میان نشانه و واقعیت (دوگانه امر واقع/نشانه) و خود-ارجاعی بی پایان دال ها به یکدیگر در رسانه‌های جمعی (Baudrillard, 1998: 121-122) جهانی را پیش روی رسانه‌های جمعی فراگشوده است که در صورت اتخاذ هر تصمیمی مبنی بر وجود یا عدم وجود، آن موضوع خلق یا محو می‌شود. در واقع، رسانه می‌تواند آنچه را که می‌خواهد، پدید آورد. این توانایی از آنجایی نشأت می‌گیرد که آنچه از طریق رسانه منتشر می‌شود، همزمان با انتشار خود، متولد نیز می‌گردد. در این مرحله نیز دوگانه دیگر، انتشار/ظهور فروپاشیده و از طریق انفجاری به درون، قطب انتشار در قطب ظهور و تولد محو شده و یکی می‌شوند. در این شرایط این انسان ها نیستند که رسانه را کنترل و به برنامه‌های آن جهت می‌دهند، بلکه این رسانه است که جهان روابط اجتماعی را کنترل و با ایجاد ساختاری کلان و نامحسوس، ذهن انسان ها را به تسخیر خود در آورده و به مناسبات اجتماعی هم به لحاظ صورت و هم از نظر محتوا جهت می‌دهد. این هدف زمانی محقق می‌گردد که رسانه بتواند خود را ابزاری جهت نمایش واقعیت معرفی کند. با تحقق این هدف، ساختار دوگانه ذهن انسان ها، براساس نظام دوگانه واقع/خیالی شکل می‌گیرد که ذیل آن، هرآنچه به نمایش در می‌آید، مصداقی از امر واقع و وجود قطعی آن تلقی می‌شود.

«واترگیت»^۱، «دیزنی لند»^۲، جنگ ویتنام و جنگ خلیج فارس از جمله اموری هستند که بودریار از آن‌ها به مثابه مثالی هایی از تلاش رسانه جهت ایجاد «توهم واقعیت» یاد می‌کند. در واترگیت و دیزنی لند، هدف شبیه سازی این نکته بوده است که واقعیتی خارج از این موضوع و مکان وجود دارد. امکان تحقق دولتی اخلاقی و تداوم مسیر درست جامعه در واترگیت و وجود عرصه‌ای عقلانی و واقع، خارج از محدوده دیزنی لند، دو هدف اصلی ای بودند که سازندگان آن تلاش داشتند آن را با پذیرش عمومی همراه سازند. با اقبال جمعی نسبت به این هدف، دوگانه واقع/خیال باردیگر تثبیت و حیات «توهم واقعیت» ادامه می‌یافت. این درحالی است که هیچ واقعیتی فراتر از آنچه توسط رسانه‌ها شبیه سازی می‌شد وجود نداشت و رسانه‌ها با فرمان‌دهی مراکز قدرت تمام توان خود را به کار گرفتند تا بتوانند این وهم را زودوده و وجود اصل واقعیت را به جای آن

¹ Watergate

² Disneyland

بنشانند (بودریار، ۱۹۹۴: ۱۷-۵۸). جنگ ویتنام و جنگ خلیج فارس نیز دو نمونه دیگری هستند که بودریار از آن‌ها به عنوان مصداق‌هایی از توانایی شبیه‌سازی رسانه در خلق فراواقعیت، یاد می‌کند. از نظر او، در این دو جنگ به ویژه جنگ خلیج فارس، رسانه تلاش کرده است که از طریق منطق شبیه‌سازی و به وسیله سازوکار دکوپاژ، تصاویری را عرضه کند که در جهت تحقق هدف‌های از پیش تعیین شده، بودند. از نظر او، نمایش رسانه‌ای جنگ ویتنام، ادامه جنگ واقع‌ای بوده که در آن تلاش می‌شد از سویی بخش‌هایی از پروژه جنگ را تعدیل و از سوی دیگر آمریکا را پیروز قطعی آن معرفی کند. در جنگ خلیج فارس نیز، رسانه‌ها از طریق به‌کارگیری همین سازوکار، درصد تثبیت و ایجاد تضمین جهت تداوم هژمونی آمریکا، از طریق روایت‌های تدوین شده خود بودند. از نظر او، این جنگ پیش از آغاز، تمام شده بود؛ چراکه شکست حریف با آن توانایی محدود در برابر رقیبی مجهز به انواع تسلیحات از پیش روشن بود ولیکن رسانه‌ها با گزارش‌های خود، نمایشی از حجم گسترده توانایی‌های تسلیحاتی و نظامی را عرضه کردند که در آن واقعیت‌های این جنگ گم شده بود. تداوم حیات توهم واقعیت و دوگانه واقع/خیال نیز در اخبار رسانه‌ها از این جنگ همچنان ادامه داشته و رسانه‌ها تلاش می‌کردند که از طریق ارائه گزارش‌های زنده، انتقال واقعیت جنگ را القاء کنند. این درحالی بود که تمامی رسانه‌ها، با تدوین تصاویر (انتخاب تصاویر منقطع و برقراری رابطه‌ای برنامه‌ریزی شده میان آن‌ها) فراواقعیتی را شبیه‌سازی می‌کردند که هیچ نسبتی با واقعیت نداشت (بودریار، ۱۹۹۵ و همان: ۳۹-۶۰).

بودریار با اتکای بر این مقدمات تحلیلی، رسانه را ابزار شبیه‌سازی فراواقعیتی معرفی می‌کند که زیست جهان انسانی را دچار تغییر بنیادی کرده است. در این جهان جدید، رسانه توانایی تولید هرآنچه مطلوب مراکز قدرت است، دارد. رسانه در جهان پست مدرن، برخلاف دوران پیش از خود، خالق واقعیتی شده است که براساس مختصات مطلوب خود صورت‌بندی و محتواگذاری شده است. فراواقعیت شبیه‌سازی شده‌ای که براساس هیچ شاخص و معیاری نمی‌توان آن‌ها را مورد سنجش و ارزیابی قرار داد. در چنین شرایطی رسانه می‌تواند هر پدیده و رویدادی را با هدف‌های از پیش تعیین شده، به مثابه مسئله اجتماعی شبیه‌سازی کند. در واقع، رسانه در جهان کلی روابط اجتماعی شبیه‌سازی شده‌ی خود، می‌تواند هر موضوعی را به عنوان امر مطلوب یا نامطلوب معرفی و در جهت انتشار آن برآید.

به سخن دیگر، زمانی که رسانه می‌تواند ساختار ذهنی انسان‌ها را در منظومه کلی مناسبات اجتماعی بساخت کند و اموری تدوین شده را به عنوان واقعیت موجود نمایش دهد، تعیین موضوعی به مثابه مسئله اجتماعی امری ثانویه و راحت‌تر محسوب می‌شود. رسانه پس از شکل دهی ساختار کلی انتظام اجتماعی، می‌تواند در راستای حفظ و تداوم حیات نظم موجود، هر موضوعی را همچون مسئله اجتماعی تعریف کند. واترگیت و جنگ خلیج فارس، تنها زمانی شاهد

پذیرش عمومی قرار می‌گرفت که رسانه در معرفی این حوادث به مثابه مسئله اجتماعی، موفق عمل می‌نمود. رسانه وقوع اعمال خلاف اخلاق در دولت آمریکا را دستاویزی جهت نشان دادن زنده بودن اخلاق در بطن نظام اجتماعی و در کلیت واقعیت موجود قرار داد. همچنین جنگ خلیج فارس و گسیل سربازان آمریکایی به خلیج فارس جهت بیرون راندن عراق از کویت نیز با هدف جهت تداوم جایگاه برتر آمریکا پس از جنگ سرد و تثبیت هژمونی قدرت این کشور صورت پذیرفته است. در این موضوع نیز رسانه تلاش کرد، از سویی فراواقعیت شبیه سازی شده اش از جامعه آمریکا (بودریار، ۱۹۹۸) را با نشان دادن انبوهی از حجم تسلیحات به کارگرفته شده در این جنگ، حفظ کند و از سوی دیگر با پخش گزارش زنده خود از این جنگ در عین تاکید بر وجود واقعیت، روایت گفتمانی خود را به عنوان نمایش امر واقع معرفی کند.

با تحلیل آثار بودریار نمی‌توان، در جهان پست مدرن قائل به وجود موضوع ای به عنوان مسئله اجتماعی بود؛ چراکه از سویی تمامی ابعاد مختلف روابط و تنظیمات اجتماعی بر پایه نظام زبانی قرار دارد که هیچ نسبت متقن و موثقی با واقعیت ندارد و هر موضوع در چارچوب نظام گفتمان و زبانی متنوع از لحاظ اجتماعی، معنایی و ارزش گذاری می‌شود و از سوی دیگر، در جهان جدید، رسانه ابزاری شبیه ساز است که هدف آن، شکل دادن و خلق جهانی از فراواقعیت است که در آن هر پدیده و موضوعی، می‌تواند به مثابه مسئله اجتماعی تعریف شود. در این چارچوب، جامعه‌شناسی و تحقیقات اجتماعی نیز نمی‌تواند منجر به کشف و فهم مسئله اجتماعی و ارائه راه حل برای مرتفع سازی آن گردد؛ چراکه جامعه‌شناسی مدرن نیز در تلاش است در راستای سیاست های کلان محور و دوگانه مدرنیته، نظام زبانی خود را تحمیل و جهان مورد نظر خود را ذیل روایت های کلان مدرن بر ساخت کند (بودریار، ۱۹۸۳: ۳۰-۳۶).

بودریار در نسبتی متباین با جهت گیری مدرن، نظام زبانی مدرنیته را برپایه دوگانه‌هایی استوار می‌بیند که در آن، امر واقع امکان تحقق داشته و به تبع آن، مسئله اجتماعی نیز با به‌کارگیری جامعه‌شناسی که کاشف امر واقع تصور می‌شد، قابل شناسایی و برطرف سازی است. از نظر بودریار، جهان مدرن، بر پایه روایتی کلان که ریشه در «نظام زبانی مدرنیته» دارد، شکل گرفته که در آن اصل واقع غیرقابل خدشه بوده و فاصله پرنشدنی و همیشگی با خیال و وهم دارد (واقع/خیال). از نظر بودریار در این رویکرد، علم ناظر بر امر واقع تلقی می‌شد که به واسطه این اتکا علوم مختلف از جمله جامعه‌شناسی نیز می‌توانست با ابتناء بر واقعیت و شناخت آن، از سویی نظم مطلوب را با هدف گذاری اجتماعی مناسب تعیین و با ارزیابی پدیده‌های اجتماعی، مصادیق مخدوش کننده انتظام اجتماعی را کشف و مرتفع کند. در این رویکرد، مسئله اجتماعی را می‌توان با اتکای بر تحقیقات علمی، کشف کرد

و بر پایه مطالعات جامعه‌شناختی بر طرف نیز نمود^۱ (بودریار، ۱۳۷۸: ۲۰-۳۳). این در حالی است که بودریار، با انکار وجود امر واقع و توانایی شناخت آن از سوی جامعه‌شناسی و قدرت ذاتی رسانه‌ها در خلق فراواقعیت، مسئله اجتماعی را از دارا بودن هویتی شناختی خلع کرده و آن را امری قابل برساخت همچون سایر فراواقعیت‌های برساختی از سوی رسانه معرفی می‌کند. در نتیجه مسئله اجتماعی و رسانه دارای نسبتی تاسیسی اند که در آن، رسانه از طریق دو سازوکار دکوپاژ و انفجار اطلاعات، فراواقعیتی را خلق می‌کند که جهان انسانی را در کلیت خود در بر گرفته و نظام روابط اجتماعی را تنظیم و هدایت می‌کند. در این شرایط، مقتضیات این جهان جدید، تعیین‌کننده تصمیم‌گیری جهت شبیه‌سازی موضوعی به مثابه مسئله اجتماعی است.

نتیجه‌گیری

در جهان امروزی رسانه‌های نوین با همه ابعاد زندگی اجتماعی انسان گره خورده اند و ارتباطات انسانی، در همه سطوح، با واسطه رسانه‌ها صورت می‌گیرد. رسانه‌های نوین تاثیر فراگیری بر حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی دارند و اگر چه مسایل متعددی را نیز در هم‌آیند حوزه‌ها پدید می‌آورند اما وسیله اصلی کسب آگاهی و درک واقعیت‌های جاری نیز تلقی می‌شوند. این واقعیت‌ها از دید بودریار پنهان مانده و او نقادانه نقش‌های مثبت رسانه‌های نوین را نادیده گرفته و برجسته‌های منفی و واقعیت‌گریز آن تاکید می‌گذارد.

رسانه‌های نوین، شبکه نوینی از برهمکنش‌های اجتماعی میان کنشگران را در جوامع امروزی رقم زده اند. گو آن که این روابط خالق واقعیت‌های اجتماعی جدید اند و نظام‌های معنایی نوینی را خلق کرده اند که به برساخت دیگرگونه برخی واقعیت‌های اجتماعی قبلا پذیرفته شده منجر شده اند؛ و حتی زنجیره‌های نوینی از امور واقع را برای درک و فهم واقعیت‌های اجتماعی جاری فراهم کرده‌اند؛ اما شکی هم نمی‌توان داشت که این رسانه‌ها در همه حال اعتبارشان را از گره خوردگی با واقعیت‌های زیسته و تجربه شده انسان امروزی به دست می‌آورند و همسویی و سازگاری با عرصه‌های متنوع زندگی اجتماعی موجب اعتماد همگانی به بسیاری از آن‌ها شده و سبب می‌شود که مردم جوامع امروزی همچون جامی "جهان بین" تصویر وقایع روزمره زیست جهان پیرامون شان را در این گونه رسانه‌ها بیابند. به سخن دیگر، رسانه‌های نوین اعتبارشان و نقش شالوده‌ای شان را در جوامع نوین از بازنمایی مقرون به واقعیت امور جاری زندگی روزمره و تصویر سازی نزدیک به امر

^۱ «عینیت علم» حرکت دو شادوش «پیشرفت علمی و اجتماعی»، «وحدت بشر»، «تکامل بشریت» از شرق تا غرب و گذار از ظلم و ستم به آزادی، ایده‌های اصلی و بنیادینی بودند که متفکران دوران روشنگری با اتکال بر آن‌ها نظریات اجتماعی خود را پی ریزی نمودند (کرایب، ۱۳۹۱، ۳۱-۳۲ و سیدمن، ۱۳۹۰، ۲۱۱ و خاکی، ۱۳۹۱، ۱۵۳-۱۷۸).

واقع به دست می‌آورند. اگر چه این رسانه‌ها آن‌گونه که بودریار تاکید می‌کند خاستگاه "فرا واقعیت" (hyperreality) اند و این خود به تعبیر او خاستگاه شناختی باژگونه از واقعیت است، اما در عین حال آگاهی‌های لازم برای فهم و درک هستی اجتماعی سوژه و فهم واقعیت‌های جهان هستی نیز محصول نقشی است که رسانه‌های نوین در زندگی اجتماعی روزمره در جوامع مدرن ایفا می‌کنند. بودریار اما به این کارکرد مهم و آگاه‌کننده و سامان‌بخش رسانه‌های نوین توجه چندانی نمی‌کند و به فهمی نشانه‌شناسانه و دریافتی آسیب‌شناسانه از نقش رسانه‌های نوین بسنده می‌کند.

امرواقع از منظر بودریار وجهی عینی و ابدی نداشته و نمی‌توان آن را به صورت انضمامی شناسایی کرد و وجهی ثابت و همیشگی برای آن قائل شد. از نظر او واقعیت، امری ذهنی و متغیر است که تنها از طریق رجوع به نظام زبانی می‌توان آن را فهم کرد. او با اتکا بر رویکرد پساساختارگرایی، نظام زبانی را ساختاری از روابط میان دال و مدلول‌هایی می‌داند که معنای خود را بدون هیچ نسبتی با واقعیت، از طریق روابط تفاوتی با سایر دال‌ها به دست می‌آورند. به نحوی که ساختار معنایی درونی نظام زبانی با محتوای ارزش‌های فرهنگی هر گروه اجتماعی محتوا پیدا می‌کنند.

بودریار با اتکای بر این رویکرد نظری کلان، جامعه جدید را براساس نظامی از نشانه‌ها تحلیل می‌کند که در آن هر کالایی به نشانه‌ای تبدیل شده است که انسان‌ها مشغول مصرف آن‌ها با هدف تمایزبانی اجتماعی‌اند. در این نظام فرهنگی، رابطه میان نشانه با واقعیت اجتماعی از بین رفته و نشانه‌ها به صورت نظامی خود-ارجاع عمل کرده و افراد را در سلسله مراتب اجتماعی جاگذاری می‌کنند. در این بین، رسانه ابزاری است که تحقق این نظام نشانه‌ای را میسر کرده و جهانی از فراواقعیت‌ها را شبیه‌سازی می‌کند که براساس مقتضیات مطلوب رسانه، خلق شده است. از نظر بودریار، رسانه به دلیل قدرتی که در خلق فراواقعیت به جای امر واقع دارد کلیت زیست جهان انسانی را تنظیم و آن را در راستای هدف‌های مراکز قدرت ساماندهی می‌کند.

به باور بودریار، سانه ابزاری با دلالت فرهنگی است که می‌کوشد جهانی مطلوب شبکه قدرت خلق (شبیه‌سازی) کند که در آن هیچ معیاری برای سنجش و تفکیک امر صادق از کاذب وجود ندارد. آنچه در رسانه به نمایش درمی‌آید، نه واقعیت را می‌پوشاند و نه آن را تحریف می‌کند بلکه آن را خلق و به جای امر واقع می‌نشانند. پس می‌توان این‌گونه نتیجه‌گیری کرد که از نظر بودریار، رسانه در جهان جدید، می‌تواند هر موضوعی را به مثابه واقعیت یا حتی مسئله اجتماعی شبیه‌سازی کرده، حیات این جهان نوین را تداوم بخشیده و سیر حرکتی آن را تضمین کند.

در مقام نقد دیدگاه بودریار می‌توان گفت که به نظر می‌رسد تمرکز بر دو گزاره نظری که از سوی او طرح شده، حائز اهمیت است. این دو گزاره مرتبطاند با: (۱) امر واقع و (۲) شبیه‌سازی در

رسانه. بودریار بر این باور است که جهان اجتماعی، برساخته‌ای از سوی نظام زبانی مبتنی بر نظمی خود بنیاد است. به سخن دیگر، با توجه به ریشه‌های پساساختارگرایی بودریار، پدیده‌های اجتماعی محصول روابط میان دال و مدلول‌های زبانی اند که مبتنی بر روابط تفاوتی، الگوی زبانی خاصی را نمایش می‌دهند. بدین ترتیب، نظام زبانی، واقعیت اجتماعی را در قالب گروه‌های متنوع اجتماعی و ارزش‌های جمعی متبلور می‌سازد. براین اساس، واقعیت اجتماعی، بدون داشتن وجهی عینی و انضمامی، ماهیتی اعتباری دارد. امر واقع، در این چارچوب فکری، فارغ از ذهن آدمی، وجودی مستقل ندارد و در نهایت بایستی حیات آن را در چارچوب برساخته‌های ذهنی (نظام زبانی و روابط درونی میان دال و مدلول‌های زبانی) جستجو نمود.

این رویکرد ره به معرفت‌شناسی نام‌انگارانه خاصی می‌برد که در آن تمامی امور واقع، امری نسبی تلقی می‌شوند. براساس این رویکرد، واقعیت وجهی نسبی گرایانه دارد که به فراخور زمان و مکان، تنوع گسترده‌ای را به نمایش می‌گذارد. گو آن‌که جامعه‌شناسی بر تنوع ارزش‌های فرهنگی و گروه‌بندی‌های اجتماعی تأکید داشته و نسبی بودن امور اجتماعی را پذیرفته و بر آن تأکید نیز می‌کند، اما همچنان بر شناخت‌پذیری پدیده‌های اجتماعی صحنه می‌گذارد. متنوع بودن پدیده‌های اجتماعی و نسبی دانستن آن، به نحوی که مورد تأیید جامعه‌شناسی است، هیچگاه نافی قابلیت شناخت آن‌ها نبوده است. اما در نسبی‌گرایی از دیدگاه بودریار استنباط می‌شود که ناخواسته نفی امکان شناخت پدیده‌های اجتماعی از جمله مسئله اجتماعی حاصل می‌شود.

در چارچوب نظری بودریار، امر واقع، هیچ‌گاه خارج از نظام زبانی وجود ندارد. در صورت پذیرش این بخش از دیدگاه بودریار، به طور عملی فهم جامعه‌شناسانه فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و نظام و الگوهای زبانی نیز امکان‌پذیر نخواهد بود؛ چراکه بسیاری از مفاهیم علمی از جمله علیت، زمان، مکان، رهایی از ارزش و... نیز معنای خود را از دست داده و به لحاظ مفهومی تهی می‌شوند. برپایه نسبی‌گرایی مورد نظر بودریار نه تنها تمامی نظام‌های زبانی، برابری بلکه امکان رجحان نظام زبانی واحدی بر نظام زبانی دیگر نیز وجود ندارد. چراکه اعتباری بودن الگوهای زبانی به عنوان سازنده امر واقع اجتماعی، بر روابط انتخابی میان دال و مدلول‌های زبانی استوار است. بدین ترتیب، باید تمامی نظام‌های اجتماعی را بدون هیچ امتیازی نسبت به یکدیگر، برابر دانست. در این شرایط نظام علمی نیز هم‌تراز با سایر نظام‌های اجتماعی و معرفتی، شانیتی برابر می‌یابد که مؤید عدم رجحان آن بر سایر نظام‌های زبانی است. به سخن دیگر، نتایج علمی نیز برساخته‌هایی از بطن نظام زبانی علم اند که به جهت شناخت پدیده‌های مختلف از جمله پدیده‌های اجتماعی نمی‌توان مدعی برتری آن بر سایر نظام‌های زبانی و معرفتی شد. زبان علمی زمانی می‌تواند عرضه‌کننده نتایجی واقعی باشد که فاصله مشخص و قاعده‌مندی با ارزش‌های اجتماعی داشته باشد؛ زبانی که بتواند فارغ از تمامی سنت‌های اجتماعی به واقعیت دسترسی داشته باشد. اگر این امکان وجود نداشته باشد و زبانی علمی نتواند به

امر واقع آن گونه که وجود دارد، دسترسی پیدا کند تمام تلاش های فکری بودریار نیز بی فایده، غیرقابل فهم و ناظر بر یافته‌هایی شخصی و بدون ارزش شناختی معرفی می‌شد.

از سوی دیگر اما، بودریار بر این باور است که واقعیت اجتماعی نه تنها برساختی زبانی و اعتباری است، بلکه با توجه به گروه بندی های اجتماعی، متنوع و گسترده و متکثر است. به گونه‌ای که در گروه‌های متنوع نژادی و قومی و دینی و جنسیتی واقعیت های اجتماعی متکثر شده و معنای متفاوتی می‌یابد. بدین ترتیب، ثابت بودن یا فرازمان و فرامکان بودن امر اجتماعی، فرضی باطل است. این گزاره نیز همانند دیدگاه پیشین بر وجهی نسبی گرایانه تاکید دارد که نافی هرگونه امر ثابت به لحاظ قیده‌های زمانی و مکانی است. در حالی که بودریار به درستی بر نسبی بودن حیات و پدیده‌های اجتماعی تاکید می‌کند و حیات انسانی را متنوع ارزیابی کرده و در چارچوب گروه بندی های مختلف اجتماعی نمایش می‌دهد که به درستی نشان دهنده نسبی بودن روابط اجتماعی است ولی به نظر می‌رسد این نسبی‌گرایی افراطی است، زیرا در فرهنگ‌ها و جامعه‌های انسانی برخی از امور انسانی- اجتماعی به رغم تغییر تاریخی- فرهنگی ارزش های اجتماعی ثابت و پایدار اند که از آن جمله است عشق، اندوه، عاطفه و احساس محبت، مهر به فرزند، همنوع دوستی و دوست داشتن زیبایی‌ها. همچنین است پدیده‌هایی از قبیل تولد، روابط جنسی و مرگ که پدیده‌هایی برخاسته از بطن زندگی و حیات انسانی‌اند و به مثابه اموری ثابت در همه جوامع و در متن زندگی اجتماعی انسان حضوری انکارناپذیر دارند. هرچند شیوه‌های مختلفی جهت جامعه پذیری اعضای جدید جامعه وجود دارد، روش های بسیاری جهت تنظیم روابط جنسی صورتبندی و معرفی می‌گردد و شیوه‌های متنوعی برای انجام مراسم تدفین و طرز برخورد با مردگان وجود دارد، ولی این امور از بطن حیات انسانی نشات گرفته و به مثابه واقعیت‌های انسانی و اجتماعی ثابت در همه جوامع و فرهنگ ها در طول تاریخ محترم و مورد تایید شناخته می‌شده‌اند.

همچنین دیدگاه بودریار در زمینه رسانه و سازوکار شبیه سازی قابل تامل است. با توجه به اهمیت رسانه و تاثیرهای آن بر روابط اجتماعی، بودریار به درستی بر نقش رسانه در جهان جدید تاکید می‌کند. شاید بتوان گفت تصور جامعه جدید بدون توجه به دامنه، گستره و عمق تاثیرهای رسانه بر روابط انسانی امکان ناپذیر است. تاکید و تلاش جامعه‌های جدید بر هرچه کوتاه کردن فاصله میان انسان ها و اطلاع رسانی سریع تنها زمانی امکان تحقق یافت که رسانه به منصف ظهور رسید. بر همین اساس، توجه بودریار به رسانه ستودنی و قابل تقدیر است. اما از منظر بودریار رسانه در جهان جدید، وسیله‌ای خنثی نبوده و همچون واسطه‌ای جهت انتقال پیام عمل نمی‌کند. از نظر او، رسانه فراواقعیتی را شبیه سازی می‌کند که هیچ نسبتی با جهان واقعی نداشته و در گسستی کامل با واقعیت، به خلق اموری مبتنی بر بنیادی خود- ارجاع می‌پردازد.

هرچند می‌توان بخشی از تولیدهای رسانه‌ای را با قاعده شبیه‌سازی، آن‌گونه که موردنظر بودریار است، تحلیل و واکاوی کرد ولی نمی‌توان هرآنچه از دریچه رسانه تولید و منتشر می‌شود را امری شبیه‌سازی شده دانست. برخی از فیلم‌ها و گزارش‌های ضبط شده گزینشی می‌توانند به مثابه محصولاتی در نظر گرفته شوند که بنابر دیدگاه بودریار با بکارگیری سازوکارهای تدوین و دکوپاژ جهت القای هدف‌هایی از پیش طراحی شده برای ایجاد فراواقعیتی شبیه‌سازی شده نمایش داده می‌شوند؛ اما بخش دیگری از تولیدهای رسانه‌ای، واقعیتی را نمایش می‌دهند که سازندگان آن کمترین میزان دخالت را در بازنمایی و نمایش امر واقع (واقعیت رخ داده) دارند. گزارش‌های مستند، نمایش‌های زنده از تحرکات مختلف اجتماعی، پخش مناظره‌ها و گفت‌وگوهای علمی از جمله تولیداتی هستند که کمترین یا هیچ دخالتی از سوی سازندگان شان جهت دگرسان‌سازی آن‌ها با واقعیت صورت نگرفته است.

اگرچه از نظر بودریار جنگ خلیج فارس به معنایی که در افکار عمومی وجود دارد، رخ نداده است و وقوع آن فراواقعیتی شبیه‌سازی شده از سوی رسانه‌ها جهت القای و تضمین تداوم برتری نظامی-سیاسی ایالات متحده امریکا بوده است یا موضوع واترگیت و انتشار رسانه‌ای آن با هدف القای وجود واقعیتی به نام حقیقت و صداقت در عالم سیاست در نظام سرمایه‌داری است، ولی بسیاری از مستندهای اجتماعی که براساس روابط ثابت شده علمی جامعه‌شناختی بوده و کل یا بخشی از یک مسئله اجتماعی را نمایش می‌دهند، مبتنی بر امور واقعی و عینی هستند که جامعه انسانی آن‌ها را تایید و بر وجود آن‌ها صحه می‌گذارد.

بودریار در کنار تاکید بر فراواقعیت شبیه‌سازی شده از سوی رسانه که ناظر بر تولید محتوای رسانه‌ای است، مخاطب رسانه را انسان‌هایی منفعل در نظر می‌گیرد که هیچ‌گونه فعالیت‌ای ندارند و تنها جهت انتقال مسئولیت خود به هدایت‌کنندگان رسانه به نحوی تمارض‌گونه خود را همراه و متأثر از فرایند شبیه‌سازی رسانه‌ای نشان می‌دهند. این درحالی است که به گفته استوارت هال، در مقابل فرایند «کدگذاری»^۱ که از سوی رسانه صورت می‌گیرد، با واقعیتی که هال آن را «کدگشایی»^۲ می‌خواند روبرو هستیم که بازگوی تاثیرپذیری از امر واقعی مستقل از تصویرسازی‌ها و بازنمایی‌های رسانه‌ای است. به سخن دیگر، درحالی که بودریار به درستی بر کدگذاری و رمزگذاری در تولیدهای رسانه‌ای تاکید می‌گذارد که به زعم او به منظور القای هدف‌های از پیش طراحی شده به منظور خلق فراواقعیت شبیه‌سازی شده صورت می‌گیرد، مخاطبان نیز طی فرایند

¹ coding

² decoding

کدگشایی و رمزگشایی، این معنابخشی هدفمند را تفسیر و تاثیرات آن‌ها را کنترل می‌کنند.^۱ آنان در کنار این فرایند کدگشایی و برخلاف آنچه بودریار تصویر می‌کند، در برخی مواقع به صورت فعالانه در مقابل معناهای منتشرشده و القایی رسانه مقاومت نموده و حتی می‌کوشند که در جهت معناهای مطلوب خود اقدام کرده و جهان روابط اجتماعی خود را بر مبنای نظام‌ها معنایی مورد قبول و مطلوبشان که از واقعیت‌های اجتماعی تجربه و درک شده نشات می‌گیرد، باز تولید و برساخت کنند.

منابع:

- احمدی، حبیب (۱۳۸۸)، *جامعه‌شناسی انحرافات*، تهران: انتشارات سمت.
- اشرف، احمد (۱۳۵۵)، *کج رفتاری مسائل انسانی و آسیب‌شناسی اجتماعی*، تهران: آموزشگاه عالی خدمات اجتماعی.
- بخارایی، احمد (۱۳۹۳)، *جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی در ایران*، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- برانستون، گیل و استافورد، روی (۱۳۹۳)، *مطالعات رسانه‌ای*، ترجمه: امیر عبدالرضا سپنجی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (علیه السلام).
- بریگز، ایسا و برگ، پیتر (۱۳۹۱)، *تاریخ اجتماعی رسانه‌ها: از گتنبورگ تا اینترنت*، ترجمه: حسن نمکدوست تهران، تهران: انتشارات همشهری.
- بودریار، ژان (۱۳۸۶)، *سپیده دمان امر واقعی*، ترجمه: آرش قربانی، ماهنامه پژوهشی اطلاعات حکمت و فلسفه، شماره ۱۵، صص ۵۳-۵۰.
- جی‌لین، ریچارد (۱۳۸۹)، *ژان بودریار*، ترجمه: مهرداد پارسا، تهران: رخ دادنو.
- حقیقی، مانی (۱۳۷۸)، *سرگشتگی نشانه‌ها*، تهران: نشر مرکز.
- حسینی نثار، مجید و فیوضات، ابراهیم (۱۳۹۰)، *نظریه‌های انحرافات اجتماعی*، تهران: انتشارات پژوها.
- خاکی فراملکی، محمدرضا (۱۳۹۱)، *گفتنمان تجدد*، قم: کتاب فردا.
- داریاپور، زهرا (۱۳۷۲)، *بررسی تحلیلی انحرافات اجتماعی*، تهران: مرکز پژوهش‌های کاربردی، معاونت پژوهشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- راودراد، اعظم (۱۳۸۴)، *مسائل اجتماعی زنان در اینترنت، فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات*، شماره ۲: ۷۳-۹۳.

^۱ مکتب بیرمنگام و آراء استوارت هال (Stuart Hall) به طور مبسوط این دیدگاه را تشریح می‌کند. از نظر هال اگر چه که کنش‌های انسان‌ها را پیام‌هایی که از رسانه‌های عمومی و فرهنگ عامه دریافت می‌کنند، شکل می‌دهند ولی انسان‌ها تنها دریافت‌کنندگان منفعل این پیام‌ها نبوده بلکه فعالانه آنها را تفسیر و رمزگشایی می‌کنند (سیدمن، ۱۳۹۰: ۱۷۹-۱۸۷).

- راودراد، اعظم و مرادی، احمد و کریمی، کیوان (۱۳۸۹)، نقش تصویر در روایت مسائل اجتماعی، *فصلنامه بررسی مسائل اجتماعی ایران*، شماره ۳: ۲۱-۴۳.
- رایف، دانیل و همکاران (۱۳۸۵)، *تحلیل پیام‌های رسانه‌ای (کاربرد تحلیل محتوای کمی در تحقیق)*، ترجمه مهدوخت بروجردی علوی، تهران: سروش.
- رشیدی، معصومه (۱۳۸۸)، *رسانه‌ها بحران*، تهران: سروش هدایت.
- ستوده، هدایت ... (۱۳۸۱)، *آسیب‌شناسی اجتماعی، جامعه‌شناسی انحرافات*، تهران: انتشارات آوای نور.
- سیدمن، استیون (۱۳۹۰)، *کشاکش آراء در جامعه‌شناسی*، ترجمه‌های جلیلی، تهران: نشر نی.
- شیخی، محمدتقی (۱۳۸۱)، *جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی و مددکاری اجتماعی*، تهران: نشر حریر.
- صدیق سروسستانی، رحمت ... (۱۳۸۵)، *آسیب‌شناسی اجتماعی*، تهران: انتشارات آن.
- (۱۳۸۶)، *رویکردهای نظری هفتگانه در بررسی مسائل اجتماعی*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- (۱۳۸۷)، *آسیب‌شناسی اجتماعی؛ جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی*، تهران: انتشارات سمت.
- عبداللهیان، حمید و شیخ انصاری، همین (۱۳۹۲)، تبیینی بر همبستگی بین شدت استفاده از فیسبوک و سرمایه اجتماعی کاربران فیسبوک، *مجله جامعه‌شناسی کاربردی دانشگاه اصفهان* ۲۴، پیاپی ۵۲ شماره ۴: ۱۱۹-۱۳۸.
- کوثری، مسعود (۱۳۸۷) *اینترنت و آسیب‌های اجتماعی*، تهران: ناشر: سلمان.
- فرقانی، محمدمهدی (۱۳۸۹)، واقعیت رسانه؛ خلق فراواقعیت؛ مرور و نقدی بر اندیشه‌های ارتباطی ژان بودریار، *فصلنامه مطالعات رسانه‌ای*، سال پنجم، شماره ۹، ۳۵-۵۶.
- فیلک، اووه (۱۳۹۲)، *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- کرایب، یان (۱۳۹۱)، *نظریه اجتماعی کلاسیک*، ترجمه شهناز مسمی پرست، تهران: آگه.
- کریپندورف، کلوس (۱۳۷۸)، *تحلیل محتوا: مبانی روش‌شناسی*، ترجمه هوشنگ نائی، تهران: انتشارات روش.
- محسنی، منوچهر (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی*، تهران: انتشارات طهوری.
- محسنی تبریزی، علیرضا و صدقی، ذبیح اله و خزان، نگار، تبیین مساله اجتماعی سبک فراغتی رسانه‌ای، *فصلنامه بررسی مسائل اجتماعی ایران*، شماره ۳: ۹۷.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۲)، *روش تحقیق کیفی ضد روش*، جلد ۱ و ۲، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- ممتاز، فریده (۱۳۸۷)، *انحرافات اجتماعی، نظریه‌ها و دیدگاه‌ها*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- منصوریان، سهیلا (۱۳۹۱)، وانمایی: تاریخچه و مفهوم، *فصلنامه کیمیای هنر*، سال اول، شماره ۲: ۱۰۹-۱۲۰.
- منصوریان، سهیلا (۱۳۹۲)، هنر و حقیقت رسانه در روزگار پست مدرن؛ بررسی رسانه به مثابه تولید کننده وانمایی از منظر ژان بودریار، *فصلنامه کیمیای هنر*، سال دوم، شماره ۸: ۵۹-۷۲.

- مهدی زاده، سید محمد (۱۳۸۹)، *نظریه‌های رسانه، اندیشه‌های رایج و دیدگاه‌های انتقادی*، تهران: همشهری.
- مهرداد و دیگران، ندا (۱۳۹۲)، *تحلیل محتوای کیفی*، تهران: مرکز نشر بشری.
- نیرومند، لیلا و دیگران (۱۳۹۴)، *قدرت رسانه‌ها*، تهران: انتشارات مشق شب.
- ویلیامز، ریموند (۱۳۸۷)، *تلویزیون، تکنولوژی و شکل فرهنگی*، ترجمه: منوچهر بیگدلی خمسه، تهران: اداره کل پژوهش‌های سیمما.
- هولستی، آل - آر (۱۳۸۰)، *تحلیل محتوا در علوم انسانی و اجتماعی*، ترجمه: نادر سالارزاده، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی (ره).
- Baudrillard, Jean: 1975 (1973) *The Mirror of Production*. Trans by Mark Poster, St Louis: Telos.
- Baudrillard, Jean: 1980 (1977) *Forgetting Foucault*. Trans by N. Dufresne, Humanities in Society 3.
- Baudrillard, Jean: 1981 (1972) *For a Critique of the Political Economy of the Sign*. Trans by Charles Levin, St Louis: Telos.
- Baudrillard, Jean: 1983 (1981) *Simulations*. Trans by Paul Foss, Paul Patton and Philip Beitchman, New York: Semiotext.
- Baudrillard, Jean: 1983 (1978) *In the Shadow of the Silent Majorities*. Trans by Paul Foss, Paul Patton and John Johnston, New York: Semiotext.
- Baudrillard, Jean: 1988 (1986) *America*. Trans by Chris Turner, London & New York: Verso.
- Baudrillard, Jean: 1988 (1987) *The Ecstasy of Communication*. Trans by Bernard and Caroline Schutze, New York: Semiotext.
- Baudrillard, Jean: 1990 (1987) *Cool Memories*. Trans by Chris Turner, London & New York: Verso.
- Baudrillard, Jean: 1990 (1983) *Fatal Strategies*. Trans by Philip Beitchman and W.G.J. Niesluchowski, New York: Semiotext.
- Baudrillard, Jean: 1990 (1979) *Seduction*. Trans by B. Singer. London: Macmillan.
- Baudrillard, Jean: 1993 (1976) *Symbolic Exchange and Death*. Trans by Ian Hamilton, London: Sage.
- Baudrillard, Jean: 1994 (1981) *Simulacra and Simulation*. Trans by Sheila Faria Glaser, University of Michigan Press.
- Baudrillard, Jean: 1995 (1991) *The Gulf War Did Not Take Place*. Trans by Paul Patton, Bloomington: Indiana University Press.
- Baudrillard, Jean: 1996 (1995) *The Perfect Crime*. Trans by Chris Turner, London & New York: Verso.
- Baudrillard, Jean: 1997 (1968) *The System of Objects*. Trans by James Benedict, London & New York: Verso.

- Baudrillard, Jean: 1998 (1970) *The Consumer Society: Myths and Structures*. London: Sage.
- Cross, Steve (2011) *Sociological theory and analysis*. The University of London Press.
- Sandu, Antonio (2011) *Assumption of Post-structuralism in Contemporary Epistemology*. *Postmodern Openings*, 2011, Year 2, Vol. 7, September, pp: 39-52
- Layder, Derek (2006) *Understanding social theory*, London: SAGE Publications.
- Mouzelis, Nicod P (2008) *Modern and postmodern social theorizing*, New York: Cambridge University Press.
- Ritzer, George (2005) *Encyclopedia social theory*, Vol 11, London: SAGE Publications.
- Monadi, M (2005), content analysis of spoken and written text in the behavioral sciences and social sciences, *Journal scope and university methodology of humanities*, pp48.

